

دولت فقر طلب کن که متاع دنیا
هر کجا جمع شود بیم زوالش دارند

نگاهی به تحولات زندگی از دیدگاه کتاب مقدس

حقیقت و طریقت

دولت فقر طلب کن که متاع دنیا
هر کجا جمع شود بیم زوالش دارند

نگاهی به تحولات زندگی از دیدگاه کتاب مقدس

حقیقت و طریقت

فهرست مندرجات

پیشگفتار ۴

بخش اول: ای فرزندان، خود را از بتها محفوظ دارید

- ۸ وای به حال ثروتمندان
- ۸ ثروت نشانه ای از برکت الهی است
- ۱۲ خطرات ناشی از ثروت
- ۱۸ دام ثروت، بیماری واگیر اجتماعی
- ۱۹ پرستش بتی به نام پول
- ۲۳ دین و ایمان مزورانه توانگران
- ۲۷ خلاصه ای از بخش اول: «ثروتمند کیست؟»

بخش دوم: از راه فقر مسیح دولتمند شویم

- ۲۹ مسکین فریاد می کشد، خداوند فریاد او را می شنود
- ۳۵ عیسی و فقرا
- ۳۵ زندگی یک مسکین
- ۳۹ برخورد یک مسکین
- ۳۹ با دولتمندان
- ۴۳ با فقرا
- ۴۸ با گروه رسولان
- ۵۲ عنوان یک مسکین
- ۵۲ پیام یک مسکین
- ۵۵ قلب یک مسکین
- ۶۲ حماقت یک مسکین
- ۶۲ الف: دسیسه ثروتمندان
- ۶۸ ب: بخشش یک مسکین
- ۷۴ مسکین خود را به خداوند می سپارد

پیشگفتار

«خوشابه حال مسکینان در روح»

در انجیل لوقا (۲۰:۶-۲۳) و همچنین در انجیل متی (۵:۳-۱۲) به این کلام عیسی اشاره شده است. اگر این کلام را پذیرفته و سعی نماییم آن را در زندگی روزانه خود پیاده کنیم، دچار حیرت خواهیم شد و نیز ممکن است موجب سستی ایمان ما گردد: آیا، مگر فقر و تنگدستی بدبختی به شمار نمی‌آید؟ آیا کسی وجود دارد که در پی رهایی یافتن از بدبختی و فقر نباشد؟ آیا هر مسئول خانواده برای پی‌ریزی آینده بهتر فرزندانش در تلاش به دست آوردن امکانات مادی بیشتری نیست؟

«خوشابه حال مسکینان در روح»

چه بسیارند مردم کشورهای عقب مانده که گرسنگی و بدبختی و ناامنی را در زندگی خود تجربه کرده‌اند!

آیا در دنیای مدرن کنونی پایه و اساس تمدن پیشرفته وابسته به رشد اقتصادی نیست؟ برای مبارزه بر علیه گرسنگی، بیماری، جهل و نیز رهایی از بند احتیاجات زندگی روزانه، هر ملتی باید امکانات مادی بیشتری داشته باشد تا قادر شود در مبارزه پیروز گردد.

«خوشابه حال مسکینان در روح»

بنا به آنچه که گفته شد و در مقام مقایسه زندگی امروز، با این کلام مسیح که حدود دو هزار سال پیش گفته شد آیا این سؤال پیش نمی‌آید که انجیل دیگر قادر به جوابگویی احتیاجات دنیای امروز نیست؟ و با در نظر گرفتن گفتار دیگری از مسیح که می‌گوید:

«وای به حال ثروتمندان»

آیا شک و تردید ما چند برابر نمی‌شود؟

در دنیای ما ملاک سنجش پیشرفت انسان، رشد اقتصادی او می‌باشد. از جمله معیارهای پیشرفت وی عبارتند از: طرز لباس پوشیدن، مدل ماشین، داشتن ویلا و بالا بودن رقم حساب بانکی او در سویس و یا جاهای دیگر، شخصی که دارای چنین امتیازاتی است، مورد احترام اجتماع واقع گردیده و در هر ضیافتی دارای مقام برتری می‌باشد.

«وای به حال ثروتمندان»

بیشتر اوقات خوشبختی برای مسئول خانواده در تأمین تعطیلات افراد خانواده در کشورهای اروپایی و نیز خرید منزل برای تسهیل زندگی و تحصیل فرزندان در یکی از معروف ترین دانشگاه های دنیای و یا ازدواج دخترشان با یکی از ثروتمندان این ممالک پیشرفته در محلی که تأمین بیشتری داشته باشد مفهوم خود را می یابد.

«وای به حال ثروتمندان»

به هنگامی که از کشورهای پیشرفته صحبت به میان می آید آیا ملاک سنجش ما رشد اقتصادی و ثروت آن کشورها نیست؟

* * *

آری، در سرتاسر دنیای مدرن امروز از آداب و رسوم و طرز فکر و تمایلات ما فریادی بر علیه این گفتار مسیح یعنی «خوشابه حال مسکینان در روح و وای به حال ثروتمندان به گوش می رسد. بدین گونه است دنیای ما و این چنین اند آداب و رسوم ما! پس با چنین گفتارهای غلط انداز کتاب مقدس چه باید کرد؟ آیا در چنین قرنی می توان باز هم مسیحی باقی ماند و به کلام مسیح گوش داده و به آن در قلب خود بیندیشیم و در زندگی خویش آن را پیاده کنیم.

«وای به حال ثروتمندان، خوشابه حال مسکینان»، آیا این کلام در انجیل واقعاً حائز اهمیت

است یا اینکه می توان آن را به عنوان یک عبارت فاقد ارزش و بی معنی کنار گذاشت؟

دسترسی به جواب این سؤال را به عهده خواننده می گذاریم؛ مید است که با وجدان بیدار درباره اهمیت این کلام قضاوت کند. تنها هدف ما این است که فرصت مناسبی برای خواننده ایجاد کرده و بگذاریم که به طور شخصی در مورد این کلام به تفکر بنشیند و خود شخصاً از متون برگزیده انجیل که در اختیار دارد نتیجه گیری کند. تنها قدمی که ما در این مورد برداشته ایم برگزیدن متونی چند از کتاب مقدس است که به نظر می رسد این متون روشنگر مطالب مورد نظر می باشند و به خاطر اینکه بتوانند مژمژم و قابل درک باشند آنها را در چند سطر معرفی و در دسترس شما قرار می دهیم.

تنها امید ما این است که خواننده در نظر داشته باشد که این مجموعه برگزیده کتاب مقدس،

برای یک فرد مسیحی کلام خداوند است، یعنی پایه و اساس ایمان و کلیسای ماست.

سعادت واقعی

از دیدگاه مسیح	از دیدگاه دنیای ما
«خوشابه حال فقیران در روح	«خوشابه حال دولتمندان
زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است»	زیرا ملکوت این جهان از آن ایشان است»
«خوشابه حال ماتمیان	«خوشابه حال کسانی که همواره
زیرا ایشان تسلی خواهند یافت»	شاد و خندان می باشند زیرا
«خوشابه حال نرم خویان	احتیاجی به تسلی دهنده نخواهند داشت
زیرا آنان زمین را به میراث خواهند برد»	«خوشابه حال مهاجمین
«خوشابه حال گرسنگان و تشنگان عدالت	زیرا جهان را از آن خویشتن خواهند ساخت»
زیرا آنان سیر خواهند شد»	«خوشابه حال گرسنگان و تشنگان جنگ
«خوشابه حال رحیمان	زیرا پیروزی دنیوی را از آن خویش می سازند»
زیرا بر آنان رحم خواهد شد»	«خوشابه حال انتقام جویان
«خوشابه حال پاکدلان	زیرا ایشان سربلند خواهند گشت»
زیرا آنان خدا را خواهند دید»	«خوشابه حال ستایشگران لذات مادی
«خوشابه حال صلح جویان	زیرا به آرزوی خویش خواهند رسید»
زیرا آنان فرزندان خدا خوانده خواهند شد»	«خوشابه حال ملل جنگجو
«خوشابه حال آنان که در راه پارسایی	زیرا پسران رعد نامیده خواهند شد»
آزار می بینند، زیرا پادشاهی آسمان	«خوشابه حال قدرتمندان
از آن ایشان است»	زیرا توسط سلاح هایشان به شوکت و جلال
«خوشحال شما، آنگاه که مردم	خواهند رسید»
به خاطر من، شما را دشنام دهند	«خوشحال باشید اگر شما را تشویق کرده
و آزار رسانند و هر سخن بدی	و سربلند سازند. خوشحال باشید
به دروغ علیه تان بگویند.	اگر برای برتری شما همیشه
خوش باشید و شادی کنید	از شما به نیکی یاد کنند.
زیرا پادشاهان در آسمان عظیم است	در شادی و خوشی بسر برید
چرا که همین گونه پیامبرانی را که	زیرا سعادت خود را یافته اید،
پیش از شما بودند آزار رسانیدند»	چون با متمولان قبل از شما نیز
	این چنین کرده اند»

بخش اول

«ای فرزندان،

خود را از بت‌ها محفوظ دارید»

(۱- یو ۵: ۲۱)

«وای به حال ثروتمندان»

مطالعه عنوان فوق که از گفته های مسیح می باشد در مرحله اول ایمان ما را متزلزل می سازد. بنابراین، باید سعی کرد تا اهمیت این مطالب را درک کرده و به معنای ژرف آن پی ببریم.

۱- ثروت نشانه ای از برکت الهی است

باید یادآور شد که هر انسانی که برای اولین بار کتاب مقدس را مطالعه می کند دچار حیرت و شگفتی می شود، زیرا کتاب مقدس مدون تضادهای متعددی است که در همه جای آن به چشم می خورد: آیا باید مبحثی از آن را سرلوحه زندگی خود قرار داده و اعمال خود را بر طبق آن انجام دهیم و متن متقابل آن را نادیده بگیریم؟ یا اینکه باید تمایلاتی به هر دو جهت داشته باشیم و تعادلی در این زمینه برقرار سازیم، یعنی در حقیقت محافظه کارانه پیش برویم؟ آیا این تضادهای متعدد گویای این مطالب نیستند که کتاب مقدس به غیر از مجموعه ای از کتب مختلف چیز دیگری بیش نیست؟ آیا کتابی نیست که انباشته از تردیها و اشتباهات متداول بشر است...؟

مسیحیانی که به کلام خداوند ایمان راسخ دارند هیچگاه با مطالعه سطحی کتاب مقدس خرسند نمی شوند، بلکه دائماً در حال مطالعه و تعمق در کلام خداوندند، کلامی که راز الهی را مکشوف می سازد. برای یک ایماندار مسیحی، تضادهای کتاب مقدس فقط به این دلیل است که گنجانیدن راز الهی در قالب کلمات، امری غیرممکن و محال است: خداوند بی همتا، مافوق هر تصور و کلمه ای است، زیرا کلمه، تنها راهی است که ما به سوی مکشوف شدن راز بزرگ الهی رهنمون می سازد. تنها راه رسیدن به راز کلام خداوند، مطالعه تمام کتاب مقدس در بطن کلیسا، تحت هدایت فیض فعال روح القدس می باشد.

اینک اولین تضاد واهی و ظاهری پیش می آید زیرا عیسی می گوید:

«وای به حال ثروتمندان». در حالی که در ذیل شاهد متون متعددی از کتاب مقدس خواهیم بود که ثروت را نشانه ای از محبت الهی نسبت به پرستندگان حق تعالی معرفی می کند و می بینیم عادلانی چون ابراهیم، اسحاق، یعقوب، داود، سلیمان و حزقیل از ثروت و برکات بی شماری بهره مند گردیدند. برخلاف آنچه که گفته شد از فقرا انتقاد شده و تحت عناوین تنبل و ولخرج و خوشگذاران و فاقد دورانندیشی از آنها یاد می شود. خداوند، به قوم خود وعده

داد که اگر عهد سینا را با صداقت، محترم شمرده و ارزش آن را محفوظ دارند و ثروتی را که در اختیار آنهاست حاصل قدرت بشر مغرور و جاه طلب به شمار نیاورند به شرط آن که آن را فقط موهبت الهی پندارند، آنگاه می توانند از لذائذ و خوشی های این جهان بهره مند گردند. بنا به آنچه که گفته شد خطر اولیه ثروت را لمس کردیم و آن امکان غلبه یافتن غرور برماست. و نیز به امید متالهمین پی بردیم که معتقدند: در این مورد لازم است موازنه ایجاد شود زیرا ثروت هنگفت، وظایف خطیری را بر عهده ما محول می کند و نباید در برابر ثروت آن قدر بی تفاوت بود که ثمره اش هلاکت و بدبختی باشد.

«هللویا، خوشابه حال کسی که از خداوند می ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد! ذریتش در زمین زور آور خواهند بود، طبقه راستان مبارک خواهند شد. توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است» (مز ۱۱۲: ۱-۲).

«ابرام از مواشی* و نقره و طلا، بسیار دولتمند بود» (پید ۱۴: ۲).

«اسحاق در آن زمین زراعت کرد و در آن سال صد چندان پیدا نمود و خداوند او را برکت داد. و آن مرد بزرگ شده، انا «فانا»* ترقی می نمود تا بسیار بزرگ گردید. و او را گله گوسفندان و مواشی گاوان و غلامان کثیر بود. و فلسطینیان بر او حسد بردند» (پید ۲۶: ۱۲-۱۴).

«آن مرد بسیار ترقی نمود و گله های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران* به هم رسانید» (پید ۳۰: ۴۳).

«من به جهت خانه خدای خود، به تمامی قوتم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلایی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ جزع و سنگ های ترصیع و سنگ های سیاه و سنگ های رنگارنگ و هر قسم سنگ گران بها و سنگ مرمر فراوان. و نیز چون که به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای خانه خدای خود دادم: یعنی سه هزار وزنه طلا، از طلای اوفیر و هفت هزار وزنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها» (۱- تووا ۲۹: ۲-۴).

«سلیمان پادشاه، به ملکه سبا* تمامی آرزوی او را که خواسته بود، داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود. پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت، و وزن طلایی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود، سوای آنچه تاجران و

بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می آوردند. و سلیمان پادشاه دو بیست پسر طلای چکشی ساخت، که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار برده شد. و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت، که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان* گذاشت. و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. و تخت را شش پله و پایداری زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای کرسیش دست ها بود و دو شیر به پهلوی دست ها ایستاده بودند.

و دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند، که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد، زیرا که پادشاه را کشتی ها بود که با بندگان حورام* به ترشیش* می رفت و کشتی های ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می آمد و طلا و نقره و عاج و میمون ها و طاوس ها می آورد. پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد. و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می طلبیدند تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند. و هر یکی از ایشان هدیه خود را: از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسب ها و قاطرها، یعنی قسمت هر سال را در سالش می آوردند.

و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و ارا به ها و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای ارا به ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. و بر جمیع پادشاهان از نهر فرات تا زمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می کرد. و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگ ها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ* که در صحراست فراوان ساخت. و اسب ها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می آوردند (۲-توا ۹: ۱۳-۲۸).

«حزقیاء، دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت. و به جهت خود مخزن ها برای نقره و طلا و سنگ های گران بها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت. و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخورها برای انواع بهایم و آغل ها به جهت گله ها، و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گله و رم های بسیار تحصیل نمود، زیرا خدا اندوخته های بسیار فراوان به او عطا فرمود» (۲-توا ۳۲: ۲۷-۲۹).

«ای شخص کاهل، نزد مورچه برو و در راه های او تأمل کن و حکمت را بیاموز که: وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی، اما خوراک خود را در تابستان مهیا می سازد و آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع می کند. ای کاهل، تا به چند خواهی خوابید و از خواب خود کی

خواهی برخاست؟ اندکی خفت و اندکی خواب و اندکی برهم نهادن دست‌ها به جهت خواب، پس فقر، مثل راهزن بر تو خواهد آمد و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح» (امث ۶:۶-۱۱).

«کسی که به دست سست کار می‌کند فقیر می‌گردد، اما دست چابک، غنی می‌سازد. کسی که در تابستان جمع‌کند پسر عاقل است، اما کسی که در موسم محصول می‌خوابد پسر شرم‌آورنده است» (امث ۱۰:۴-۵).

هر که عیش را دوست دارد محتاج خواهد شد و هر که شراب و روغن را دوست دارد دولتمند نخواهد گردید. (امث ۲۱:۱۷).

«زیرا که یهوه خدایت تو را به زمین نیکو در می‌آورد. زمینی پر از نهرهای آب و از چشمه‌ها و دریاچه‌ها که از دره‌ها و کوه‌ها جاری می‌شود، زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیر و انار باشد، زمینی که پر از زیتون، زیت* و عسل است، زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد، زمینی که سنگ‌هایش آهن است و از کوه‌هایش مس خواهی کند. و خورده سیر خواهی شد و یهوه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است متبارک خواهی خواند» (تث ۸:۷-۱۰).

«پس با حذر باش مبادا یهوه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فرایض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم نگاه نداری. مبادا خورده سیر شوی و خانه‌های نیکو بنا کرده در آن ساکن شوی، و رمه و گله‌ت زیاد شود و نقره و طلا برای تو افزون شود و مایملک تو افزوده گردد و دل تو مغرور شده یهوه خدای خود را که تو را از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد فراموش کنی... مبادا در دل خود بگویی که: «قوت من و توانایی دست من این توانگری را از برایم پیدا کرده است» بلکه یهوه خدای خود را به یاد آور: زیرا اوست که به تو قوت می‌دهد تا توانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود استوار بدارد، چنان که امروز شده است. و اگر یهوه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمایی - امروز بر شما شهادت می‌دهم - که البته هلاک خواهید شد» (تث ۸:۱۱-۱۴، ۱۷-۱۹).

اگر آواز یهوه خدای خود را به دقت بشنوی، تا هوشیار شده تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری، آنگاه یهوه خدایت تو را بر جمیع امت‌های جهان بلند خواهد گردانید. و تمامی این برکت‌ها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت اگر آواز یهوه خدای خود را بشنوی.

در شهر مبارک و در صحرا مبارک خواهی بود. میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایمت و بچه های گاو و بره های گله تو مبارک خواهند بود. سبد و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود. وقت درآمدت مبارک و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود. و خداوند دشمنان تو را که با تو مقاومت نمایند از حضور تو منهزم خواهد ساخت از یک راه بر تو خواهند آمد و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت. خداوند در انبارهای تو به هر چه دست خود را به آن دراز می کنی بر تو برکت خواهد فرمود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تو می دهد، مبارک خواهد ساخت.

و اگر اوامر یهوه خدای خود را نگاهداری و در طریق های او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید چنان که برای تو قسم خورده است. و جمیع امت های زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است و از تو خواهند ترسید. و خداوند تو را در میوه بطنت و ثمره بهایمت و محصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدران تو قسم خورد که به تو بدهد به نیکویی خواهند افزود. و خداوند خزینه نیکوی خود یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود تا باران زمین تو را در موسمش بباراند و تو را در جمیع اعمال دست مبارک سازد. و به امت های بسیار قرض خواهی داد و تو قرض نخواهی گرفت. و خداوند تو را سر خواهد ساخت، نه دم و بلند خواهی بود فقط نه پس اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به تو امر می فرمایم بشنوی و آنها را نگاه داشته بجا آوری و از همه سخنانی که من امروز به تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی تا خدایان غیر را پیروی نموده آنها را عبادت کنی (تث ۲۸:۱-۱۴).

«دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من باز مدار: بطالت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقرد و نه دولت به خوراکی که نصیب من باشد مرا پیروز، مبادا سیر شده تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست؟ و مبادا فقیر شده دزدی نمایم و اسم خدای خود را به باطل برم» (امت ۳۰:۷-۹).

۲- خطرات ناشی از ثروت

تنها مسیح نیست که بر جمله «وای به حال ثروتمندان» صحه می گذارد بلکه اگر کتاب مقدس را ورق بزنیم در سراسر آن به این مطلب برمی خوریم و می بینیم که قبل از او نیز به این مقصود اشارات متعددی شده است. لیکن مسیح گفتار انبیای پیشین را که با لحنی بسیار تند بیان شده بود را تکمیل کرد. دلیل تندی این متون چیست؟ و چرا تا این حد تحریک آمیزند؟

اگر به بررسی این متون بپردازیم، خواهیم دید اشتیاق برای متمول شدن طمعی است که نمی‌توان آن را اشباع کرد و ما را برای انباشتن ثروت بیشتر و بیشتر ترغیب می‌کند. انسانی که دیوانه جاه و جلال است، روز به روز در فکر کسب قدرت بیشتری است تا بتواند بر دیگران مسلط شود. بنابراین ثروت هنگفت باعث بی‌انصافی فرد و نیز حقیر شمردن انسانهای مسکین می‌گردد و ارضاء او بوسیله لذت‌های زودگذر که روز به روز به دست آوردن آنها مشکل‌تر است انسان را به کوشش بیشتری وامی‌دارد.

ثروتمندی که کتاب مقدس از او یاد می‌کند کسی نیست که پول دارد زیرا پول برای زندگی او لازم است، بلکه منظور ثروتمندی است که روز به روز حرص و آرزو برای جمع کردن ثروت بیشتر می‌شود و چنین شخصی در برابر برادران خود بی‌انصاف و سلطه طلب گذشته، قلب وی منزلگاه غرور بی‌جا می‌گردد.

«بعد از این امور واقع شد که: نابوت یزرعیلی* تاکستانی در یزرعیل مجاور قصر آخاب* پادشاه سامره داشت و آخاب نابوت را خطاب کرده گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری برای من بشود، زیرا نزدیک خانه من است و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید، قیمتش نقره خواهم داد.» نابوت به آخاب گفت: «حاشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم».

پس آخاب به سبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود پریشان حال و مغموم شده به خانه خود رفت زیرا گفته بود: ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد، و بر بستر خود دراز شده رویش را برگردانید و طعام نخورد. و زنش ایزابل* نزد وی آمده وی را گفت: روح تو چرا پریشان است که طعام نمی‌خوری؟ او وی را گفت: از این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده گفت: تاکستان خود را به نقره به من بده، یا اگر بخواهی، به عوض آن تاکستان دیگری به تو خواهم داد. و او جواب داد که: «تاکستان خود را به تو نمی‌دهم»، زنش ایزابل به او گفت: آیا تو الان بر اسرائیل سلطنت می‌کنی! برخیز و غذا بخور و دلت خوش باشد، من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.

آنگاه مکتوبی به اسم آخاب نوشت، آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ* و نجیبایی* که با نابوت در شهرش ساکن بودند فرستاد. و در مکتوب بدین مضمون نوشت: به روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید. و دو نفر از بنی بلیعال* را پیش او وادارید که بر او شهادت داده بگویند که: «تو خدا و پادشاه را کفر گفته‌ای»، پس او را بیرون کشیده و سنگسار کنید تا بمیرد.

پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجیبایی که در شهر وی ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل

نزد ایشان فرستاده و برحسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود به عمل آوردند. و به روزه اعلام کنید نابوت را در صدر قوم بنشانید. و دو نفر از بنی بلیعال درآمد پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم، بر نابوت شهادت داده گفتند که: «نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است» و او را از شهر بیرون کشیده وی را سنگسار کردند تا بمرد. و نزد ایزابل فرستاده گفتند که: «نابوت سنگسار شده و مرده است» و چون ایزابل شنید و که نابوت سنگسار شده و مرده است، ایزابل به آخاب گفت: «برخیز! و تاکستان نابوت یزرعیلی را که او نخواست آن را به تو به نقره بدهد متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست، بلکه مرده است» و چون آخاب شنید که نابوت مرده است، آخاب برخاسته به جهت تصرف تاکستان نابوت یزرعیلی فرود آمد.

و کلام خداوند نزد ایلیای تشبی* نازل شده گفت: «برخیز! و برای ملاقات آخاب پادشاه اسرائیل، که در سامره است فرود شو. اینک او را در تاکستان نابوت است، که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود. و او را خطاب کرده بگو: خداوند چنین می گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده بگو- خداوند چنین می گوید- در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند، سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.» آخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «بلی تو را یافتم» زیرا تو خود را فروخته ای، تا آنچه در نظر خداوند بد است بجا آوری. اینک من بر تو بلا آورده تو را به الکل هلاک خواهم ساخت و از آخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت. و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن نباط* و مانند خاندان بعشا بن اخیا* خواهم ساخت، به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته ای. و درباره ایزابل نیز خداوند تکلم نموده و گفت: سگان، ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد. هر که را از کسان آخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.

و کسی نبود مثل آخاب که خویشان را برای بجا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت و زنش ایزابل او را اغوا نمود. و در پیروی بت ها رجاسات بسیار می نمود، برحسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، می کردند. و چون آخاب این سخنان را شنید جامه خود را چاک زده پلاس در بر کرده و روزه گرفته، بر پلاس خوابیده و به سکوت راه می رفت» (۱- پاد ۲۱: ۱-۲۷).

«وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملصق* سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می شوید. یهوه صباوت* در گوش من گفت: به درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد و خانه های بزرگ و خوشنما، غیر مسکون خواهد

گردید، زیرا که ده جفت گاو زمین به بت خواهد آورد و یک حومر* تخم یک ایفه* خواهد داد. وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تا در پی مسکرات* بروند و شب دیر می نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید. و در بزم های ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی کنند و به عمل دست های وی نمی نگرند. بنابراین، قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده. بر این سبب، هاویه* حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی حد باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو می رود. و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد. و یهوه صباوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوی به عدالت تقدیس کرده خواهد شد. آنگاه بره های غربا* در مرتع های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه های پرواری های ایشان را خواهند خورد. وای بر آنانی که عصیان را به ریسمان های بطالت و گناه را گویا به طناب ارا به می کشند، و می گویند: باشد که او تعجیل نموده کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده بیاید تا آن را بدانیم. وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می نمایند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می گذارند و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را بجای تلخی می نهند. وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند و پیش روی خود فهیم می نمایند. وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می باشند. که شریبان را برای رشوه عادل می شمارند و عدالت عادلان را از ایشان برمی دارند. بنابراین به نهجی که شراره آتش کاه را می خورد و علف خشک در شعله می افتد همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار برافشانده خواهد گردید، چون که شریعت یهوه صباوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوار شمرده اند» (اش ۵: ۸-۲۴).



کلام خدا زنده و از تمام شمشیرهای دودم تیزتر است
و تا اعماق روح و نفس و مفاصل و مغز استخوان نفوذ
می کند و نیت و اغراض دل انسان را آشکار می سازد .
(عبرانیان باب ۴ آیه ۲۱)

«وای بر آنانی که در صهیون* ایمن و در کوهستان سامره مطمئن هستند، که نقبای امت‌های اولی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدند، می‌باشند... شما که روز بلا را دور می‌کنید و مسند ظلم را نزدیک می‌آورید، که بر تخت‌های عاج می‌خوابید و بر بسترها دراز می‌شوید و بره‌ها را از گله و گوساله‌ها را از میان حظیره‌هالم می‌خورید، که با نغمهٔ بربط می‌سزائید و آلات موسیقی را مثل داود برای خود اختراع می‌کنید و شراب را از کاسه‌ها می‌نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین می‌نمایید، اما به جهت مصیبت یوسف‌لم غمگین نمی‌شوید. بنابراین ایشان الان با اسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش‌کنندگان دور خواهد شد» (عا ۶:۱، ۳-۷).

«وای بر آن کسی که خانهٔ خود را به بی‌انصافی و کوشک‌های* خویش را به ناحق بنا می‌کند، که از همسایهٔ خود مجاناً خدمت می‌گیرد و مزدش را به او نمی‌دهد، که می‌گوید: «خانهٔ وسیع و اتاق‌های مروح برای خود بنا می‌کنم» و پنجره‌ها برای خویشتن می‌شکافد و سقف آن را از سرو آزاد می‌پوشاند و با شنجرف* رنگ می‌کند. آیا از این جهت که با سروهای آزاد مکارمت* می‌نمایی سلطنت خواهی کرد؟ آیا پدرت اکل* و شرب* نمی‌نمود و انصاف و عدالت را به جا نمی‌آورد، آنگاه برایش سعادت‌مندی می‌بود. فقیر و مسکین را دادرسی می‌نمود، آنگاه سعادت‌مندی می‌شد. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند می‌گوید. اما چشمان دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی‌گناهان و برای ظلم و ستم تا آنها را به جا آوری» (ار ۲۲:۱۳-۱۷).

آنگاه عیسی بر شاگردانش نظر افکند و گفت: خوشا به حال شما که فقیرید، زیرا پادشاهی خدا از آن شماست. خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا سیر خواهید شد. خوشا به حال شما که اکنون گریانید، زیرا خواهید خندید. خوشا به حال شما آنگاه که مردم به خاطر پسر انسان، بر شما نفرت گیرند و شما را از جمع خود برانند و دشنام دهند و بدنام سازند. در آن روز، شادی و پایکوبی کنید، زیرا پاداشتان در آسمان عظیم است. چرا که پدران آنها نیز با پیامبران چنین کردند. اما وای بر شما که دولت‌مندید، زیرا تسلی خود را یافته‌اید. وای بر شما که اکنون سیرید، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که اکنون خندانید، زیرا ماتم خواهید کرد و زاری خواهید نمود. وای بر شما آنگاه که همگان زبان به ستایشتان بکشایند، زیرا پدران آنها نیز با پیامبران دروغین چنین کردند. (لو ۶:۲۰-۲۶).

۳- دام ثروت، بیماری واگیر اجتماعی

حرص و طمع برای بدست آوردن ثروت، نتیجه اش زهر مهلکی است که رشته ارتباطات شخصی و همچنین معاشرت اجتماعی و بین المللی را به وادی نابودی می کشاند. در روابط همسایگی، چنانچه خود شاهدیم حالت های رقابت و چشم هم چشمی به روشنی دیده می شود و در آن به شدت ریشه دوانیده است و هم چنین توسط رسانه های گروهی و روزنامه ها بوجود این نوع رقابت های و چشم هم چشمی ها در سطح بین المللی نیز پی می بریم. کتاب مقدس، به موضوعی که اشاره شد کاملاً آگاه است و علل جدل ها و ستیزه ها را نیز به خوبی می داند: آنچه که مایه فخر و غرور گروه هاست، جاه طلبی و دسترسی به قدرت فوق العاده و میل وافر به اندوختن مال و منال است.

شاعر گوید: «زدست دیده و دل هر دو فریاد، که هر چه دیده ببند دل کند یاد»

«پادشاهی که مسکینان به راستی داوری نماید کرسی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند» (امت ۲۹: ۱۴).

«وای بر آنانی که بر بسترهای خود ظلم را تدبیر می نمایند! و مرتکب شرارت می شوند. در روشنایی صبح آن را بجا می آورند چون که در قوت دست ایشان است. بر زمین ها طمع می ورزند و آنها را غصب می نمایند و بر خانه ها نیز، و آنها را می گیرند و بر مرد و خانه اش و شخص و میراثش ظلم می نمایند. بنابراین خداوند چنین می گوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر می نمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبران نخواهید خرامید، زیرا که آن زمان، زمان بد است» (میک ۲: ۱-۳).

«... وای بر کسی که آنچه را که از آن وی نیست می افزاید، تا به کی؟ و خویشن را زیر بار رهن ها می نهد. آیا گزندگان بر تو ناگهان برنخواهند خاست و آزارندگان بیدار نخواهند شد و تو را تاراج نخواهند نمود؟ چون که تو امت های بسیاری را غارت کرده ای، تمامی بقیه قوم ها تو را غارت خواهند نمود، به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نموده ای. وای بر کسی که برای خانه خود بدی را کسب نموده است، تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته خویشن را از دست بلا برهاند. رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیر کرده ای، به اینکه قوم های بسیار را قطع نموده و بر ضد جان خویش گناه ورزیده ای. زیرا که سنگ از دیوار فریاد بر خواهد آورد و تیر از میان چوب ها آن را جواب خواهد داد. وای بر کسی که شهری به خون بنا می کند و قریه ای به بی انصافی استوار می نماید» (حب ۲: ۶-۱۲).

«از کجا در میان شما جنگ و جدال پدید می آید؟ آیا نه از امیالتان که در اعضای شما به ستیزه مشغولند؟ حسرت چیزی را می خورید، اما آن را به کف نمی آرید. از طمع مرتکب قتل می شوید، اما باز به آنچه می خواهید نمی رسید. جنگ و جدال برپا می کنید، اما به دست نمی آورید، از آن رو که درخواست نمی کنید! آنگاه نیز که درخواست می کنید نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانی های خود کنید. ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می سازد» (یع ۴: ۱-۴).

«اما شما ای ثروتمندان، زاری و شیون کنید، زیرا تیره روزی در انتظارتان است. ثروت شما تباه شده و جامه هایتان را بید خورده است! زر و سیم شما زنگ زده، و زنگ آنها علیه شما سخن خواهد گفت و همچون آتش، گوشت بدن شما را خواهد خورد. زیرا در روزهای آخر ثروت اندوخته اید! اینکه مزد کارگرانی که در مزارع شما درو کرده اند، و شما حيله گرانه از پرداخته آن سر باز زده اید، بر ضد شما فریاد برمی آورد. بله، فریاد دروگران به گوش خداوند قادر متعال رسیده است. شما بر زمین در تجمل و هوسرانی زندگی کرده اید، و خود را برای روز کشتار پروار ساخته اید! مرد پارسا را که با شما مخالفتی نمی ورزید، محکوم کردید و به قتل رساندید» (یع ۵: ۱-۶).

۴- پرستش بتی به نام پول

هم صدا با برادران مسلمان خود شهادت می دهیم: «ما ایمان داریم به خداوند یکتا». حضرت پولس در این مورد چنین می گوید:
 «... به جز یک خدا، خدایی دیگر نیست» (۱- قرن ۸: ۴ ب).

ممکن است در دعا و اندیشه خود به این گفته پایبند باشیم ولی آیا روند زندگی ما بازگو کننده این حقیقت است؟ آیا در زندگی واقعی خود چند هدف را باید دنبال کنیم؟ در جواب باید گفت: خدا به جای خود محفوظ اما باید اعتراف کرد که در صدد تشکیل خانواده کسب موفقیت، شهرت، لذائذ و ثروت نیز هستیم. اما علاوه بر این می توان پی برد که محرک گفتار و کردار ما چه عواملی هستند و اضطراب و پریشانی فکر و روح ما برای چیست؟ باید اضافه کرد که این همه هدف های گوناگون و متعدد، گاهی ایجاد تضاد می کنند. در این لحظه حساس تردید پیش می آید و بشر در انتخاب خود مردد می ماند...

عیسی از ما می خواهد که تنها در پی یک هدف عالی باشیم و باید به خاطر همین هدف عالی آمادگی هر نوع از خود گذشتگی و فداکاری مطلق را داشته باشیم. در غیر این صورت قلب

ما انباشته از اهداف متعددی می‌گردد و ای هدف‌ها به صورت بت‌های بی‌شمار آن را تسخیر می‌کنند. اینجاست که در درون ما جدل و ستیزه برپا می‌شود و احساس از هم‌گسیختگی می‌کنیم. ما به خوبی آگاهیم که چگونه انبیاء علیه بت‌ها شورش کرده‌اند لیکن گاهی در این اندیشه‌ایم که تاخت و تاز انبیاء برای اعصار گذشته بوده است. به عنوان مثال می‌توان از خدایان پیشین نام برد که در افکار ما دیگر جایی ندارند و در تاریخ بشر مدفون گشته‌اند. بیایید از این تفکرات واهی‌رهایبی‌یابیم: بت‌هایی که انجیل به ما می‌شناساند آشکار و محسوسند و در این عصر، ما شاهد آنها هستیم. مانند آرزو و ولع برای پولدار شدن، در پی لذت بودن، تشنگی برای شهرت و همچنین قدرت طلبی و... یعقوب رسول نیز طبق گفته تمام پیامبران پیشین ما را زناکار خطاب کرده است. خداوند به وسیله خون عیسی مسیح با ما عهد بست. عهدی که وابستگی ما را به خدا اعلام می‌کند بسان عهد ازدواج که دو انسان را به یکدیگر می‌پیوندد. ما مزایای عهد خداوند را پذیرا هستیم ولیکن مصمم نیستیم خود را در بست به خدا وابسته بدانیم بلکه در تلاش آنیم که سایر بت‌های زندگی در قلب ما جای داشته باشند. با این عمل مرتکب گناه می‌شویم، زیرا قدرت مافوق‌الهی را با بت‌ها همسطح نموده‌ایم. یعنی خداوند را با پول و شهرت و لذت و جاه‌طلبی در یک ردیف قرار داده‌ایم... کدام یک از ما می‌توان دادعا کند که هیچگاه سر در گروه یکی از بت‌ها ننهاده باشد؟

به طور قطع می‌توان تمام بت‌ها را در بتی به مفهوم «خود» جای داد. این بت یعنی «من» منی که محور اصلی هر اندیشه و فعالیت و کلام می‌باشم. چه بسیار پیش می‌آید که در زندگی «من» هم خدا بوده و هم خودم. خدا را با خود همسطح کردن غرور است. ایجاد این موازنه یکی از گناهان بزرگ است و این گناه افراد بشر را از صفحه قلب من می‌زداید و مرا از آنها دور می‌سازد زیرا بنای رقابت با آنها را گذاشته‌ام و در «خود» آنها را حقیر و کوچک می‌شمارم تا بلکه خود را بزرگ احساس کنم. بنا به آنچه که گفته شد اگر خدا، خداست او باید در زندگی من یگانه موجود پرستیدنی و تنها محور اصلی باشد. پرهیز از خودنگری ما را به سوی وجود دیگری یعنی خداوند هدایت می‌کند زیرا از خود وارستگی غرور انسان را فنا می‌سازد و قلب را برای پذیرش انسان‌های دیگر گسترش می‌دهد چنانکه بعضی‌ها می‌گویند: فنا غیبت است و بقا حضور. مولوی گوید:

«هیچ کس را تا نگردد او فنا، نیست ره در بارگاه کبریا»

مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد! بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا، عارف نیک و بد خواهید بود» (پید ۳: ۴-۵).

«سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوندی که صخره من و نجات دهنده من هستی» (مز ۱۹: ۱۴).

همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت



که چون در صورت خدا بود
با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد
لیکن خود را خالی کرده
و ذات غلام پذیرفته،
صورت غلامی را پذیرفت و در شباهت مردمان شد
و چون در شکل انسان یافت شد
خویشتن را فروتن ساخت
و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب، مطیع گردید.
(فیل ۲: ۵-۸).

«هیچ کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی توانید هم بنده خدا باشی، هم بنده پول» (مت ۶: ۲۴).

«زیرا یقین بدانید که هیچ بی عفت یا ناپاک یا شهوت پرست، که همان بت پرست باشد، در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد. مگذارید کسی شما را با سخنان پوچ بفرید، زیرا به خاطر همین چیزهاست که غضب خدا بر سرکشان نازل می شود. پس با آنها شریک مشوید. شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید. زیرا ثمره نور، هر گونه نیکویی، پارسایی و راستی است. بسنجید که مایه خشنودی خداوند چیست. در کارهای بی ثمر تاریکی سهم نشوید، بلکه آنها را افشا کنید» (افس ۵: ۵-۱۱).

«پس چون با مسیح برخیزانیده شده اید، به آنچه در بالاست دل ببندید، آنجا که مسیح به دست راست خدا نشسته است. به آنچه در بالاست ببندیشید، نه به آنچه بر زمین است. زیرا مردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. چون مسیح که زندگی شماست، ظهور کند، آنگاه شما نیز همراه او با جلال ظاهر خواهید شد. پس، هر آنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی عفتی، ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت پرستی را که همان بت پرستی است. به سبب همین هاست که غضب خدا بر سرکشان نازل می شود» (کول ۳: ۱-۶).

«آیا نمی دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؟ فریب نخورید! بی عفتان، بت پرستان، زناکاران، همجنس بازان. چه فاعل و چه مفعول، دزدان، طمع ورزان، میگساران، ناسزاگویان و شیادان وارث پادشاهی خدا نخواهد شد. بعضی از شما در گذشته چنین بودید، اما در نام عیسی مسیح خداوند و توسط روح خدای ما شسته شده، تقدیس گشته و پارسا شمرده شده اید» (۱-قرن ۶: ۹-۱۱).

«ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می سازد. آیا گمان می برید کتاب بیهوده گفته است: «روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حد حسادت مشتاق ماست؟» اما فیضی که او می بخشد، بس فزون تراست. از همین رو کتاب می گوید: «خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد». پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت. به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دست های خود را پاک کنید. و ای دودلان، دل های خود را طاهر سازید» (یع ۴: ۴-۸).

در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند. (یع ۴: ۱۰).

«ای جوانان، شما نیز تسلیم مشایخ باشید. همگی در رفتارشان با یکدیگر فروتنی را بر کمر بندید، زیرا خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد». پس خویشان را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد. همه نگرانی های خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست» (۱- پطرس ۵: ۵-۷).

«دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدار، محبت پدر در او نیست. زیرا هرچه در دنیا است، یعنی هوای نفس، هوس های چشم و غرور ناشی از مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیا است. دنیا و هوس های آن گذراست، اما آن که خواست خدا را به جا می آورد، تا ابد باقی می ماند» (۱- یوحنا ۱۵: ۱۷-۱۷).

«فرزندان، خود را از بت ها محفوظ نگاه دارید» (۱- یوحنا ۵: ۲۱).

برای روشنی بهتر مطلب به کتاب حزقیال نبی ۱۱: ۱۹-۲۱؛ ۳۶: ۲۵-۲۶ مراجعه کنید، زیرا حزقیال نبی در مورد یافتن «روح تازه» و «قلب گوشتی» داد سخن می راند و بزرگ ترین مانع چنین قلب و روحی را بت می داند.

۵- دین و ایمان مزورانه توانگران

بعضی از خود می پرسند: روابط اجتماعی و مادیات چه ارتباطی با ایمان دارند؟ به نظر می رسد که عده ای چنین می اندیشند که دین باید تنها و فقط از نماز و روزه سخن بگوید، زیرا تنها هدف دین، خدا و امور الهی است.

در برابر این طرز تفکر، کتاب مقدس به ما جواب صریح و روشنی می دهد: برخورد ما با افراد بشر و حتی طرز استفاده ما از مال این دنیا به خوبی نمایانگر رابطه واقعی ما با خداست. اگر خداوند صخره و تکیه گاه و پدر ماست چرا باید به خاطر مال این دنیا مضطرب و پریشان باشیم. یوحنا رسول در مورد احساس بشر چنین می فرماید:

«اگر کسی ادعا کند که خدا را محبت می نماید اما از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغگوست. زیرا کسی که برادر خود را، که می بیند، محبت نکند، نمی تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید. (۱- یوحنا ۴: ۲۰).

به همین دلیل است که همه انبیاء و اناجیل ما را به سوی بازگشت به زندگی جدید دعوت می کنند: نیت و هدف و قضاوت و اعمال ما باید در راه راست هدایت شوند. در غیر این صورت دعای ما نیز مزورانه خواهد بود.

«چون عید پسخ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت. در صحن معبد، دید که عده‌ای به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغولند، و صرافان نیز به کسب نشسته‌اند. پس تازیانه‌ای از طناب ساخت و همه آنها را همراه با گوسفندان و گاووان، از معبد بیرون راند. و سکه‌های صرافان را بر زمین ریخت و تخت‌هایشان را واژگون کرد، و کبوتر فروشان را گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید، و خانه پدر مرا محل کسب مسازید!» آنگاه شاگردان او به یاد آوردند که نوشته شده است: «غیرت برای خانه تو مرا خواهد سوزانید» (یو ۲: ۱۳-۱۷).

«چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه اش داخل مشو، بلکه بیرون بایست، تا شخصی که به او قرض می‌دهی گرو را نزد تو بیرون آورد. و اگر مرد فقیر باشد، در گرو او مخواب البته به وقت غروب آفتاب گرو را به او پس بده تا در رخت خود بخوابد و تو را برکت دهد و به حضور یهوه خدایت عدالت شمرده خواهد شد.

بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادرت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه‌های تو باشند ظلم منا. در همان روز مزدش را بده و آفتاب بر آن غروب نکند، چون که او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد. پدران به عوض پسران کشته نشوند و نه پسران به عضو پدران کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود. داوری غریب و یتیم را منحرف مساز و جامه بیوه را بگرو مگیر. و به یادآور که در مصر غلام بودی و یهوه خدایت تو را از آنجا فدیة* داد. بنابراین من تو را امر می‌فرمایم که این کار را معمول داری.

چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی و در مزرعه بافه* فراموش کنی، برای برداشتن آن برمگرد. برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد، تا یهوه خدایت تو را در همه کارهای دستت برکت دهد. چون زیتون خود را بتکانی، بار دیگر شاخه‌ها را متکان. برای غریب و یتیم و بیوه باشد. چون انگور تاکستان خود را بچینی، بار دیگر آن را مچین. برای غریب و یتیم و بیوه باشد. و به یادآور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می‌فرمایم که این کار را معمول داری» (تث ۲۴: ۱۰-۲۲).

«چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه اش داخل مشو، بلکه بیرون بایست، تا شخصی که به او قرض می‌دهی گرو را نزد تو بیرون آورد. و اگر مرد فقیر باشد، در گرو او مخواب البته به وقت غروب آفتاب گرو را به او پس بده تا در رخت خود بخوابد و تو را برکت دهد و به حضور یهوه خدایت عدالت شمرده خواهد شد.

بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادرت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه‌های تو باشند ظلم منا. در همان روز مزدش را بده و آفتاب بر آن غروب نکند،

چون که او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد. پدران به عوض پسران کشته نشوند و نه پسران به عضو پدران کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود. داوری غریب و یتیم را منحرف مساز و جامهٔ بیوه را بگرو مگیر. و به یادآور که در مصر غلام بودی و یهوه خدایت تو را از آنجا فدیہ* داد. بنابراین من ترا امر می فرمایم که این کار را معمول داری. چون محصول خود را در مزرعهٔ خویش درو کنی و در مزرعه بافه* فراموش کنی، برای برداشتن آن برگردد. برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد، تا یهوه خدایت تو را در همهٔ کارهای دستت برکت دهد. چون زیتون خود را بتکانی، بار دیگر شاخه‌ها را متکان. برای غریب و یتیم و بیوه باشد. چون انگور تاکستان خود را بچینی، بار دیگر آن را مچین. برای غریب و یتیم و بیوه باشد. و به یادآور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری. (تث ۲۴:۱۰-۲۲).

«خداوند می گوید: از کثرت قربانی های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی های سوختنی قوچ ها و پیه پروراری ها سیر شده ام. و به خون گاو و بره ها و بزها رغبت ندارم. وقتی که می آید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده استن که دربار مرا پایمال کنید؟ هدایای باطل دیگر میاورید، بخور* نزد من مکروه است. و غره* ماه و سبت و دعوت جماعت و نیز گناه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم. غره ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد. آنها برای من بار سنگین است، که از تحمل نمودنش خسته شده ام. هنگامی که دستهای خود را دراز می کنید چشمان خود را از شما خواهم پوشانید. و چون دعای بسیار می کنید، اجابت نخواهم نمود، زیرا که دستهای شما به خون آلوده است، خویشتن را شسته طاهر نمایید. و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده از شرارت دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید، مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید». (اش ۱:۱۱-۱۷)

کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده گفت: «به دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده بگو:

«ای تمامی یهودا که به این دروازه ها داخل شده خداوند را سجده می نمایید، کلام خداوند را بشنوید. یهوه صباوت خدای اسراییل چنین می گوید: «طریقهای خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. به سخنان دروغ توکل ننمایید و مگویید که: هیکل یهوه* هیکل یهوه، هیکل یهوه این است! زیرا اگر به تحقیق طریقها و اعمال خود را اصلاح

کنید و انصاف را در میان یکدیگر به عمل آورید و بر غریبان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمایید و خون بی گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، آگاه شما را در این مکان، در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده ام ساکن خواهیم گردانید. اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل می نمایید! آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی شوید و به دروغ قسم نمی خورید و برای بعل* بخور نمی سوزانید و آیا خدایان غیر را که نمی شناسید پیروی نمی نمایید؟ و داخل شده به حضور من در این خانه که به اسم من مسمی* است می ایستید و می گوئید: به کردن تمام این رجاسات* سپرده شده ایم! آیا این خانه که به اسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟ و خداوند می گوید: اینک من نیز این را دیده ام» (ار ۷: ۱-۱۷).

«پرستش پاک و بی آلایش، در برابر خدا و پدر ما این است که یتیمان و بیوه زنان را در وقت مصیبت دستگیری کنیم و خود را از فساد این دنیا دور نگهداریم» (یع ۱: ۲۷).

«ای برادران، ایمان شما به عیسی مسیح، خداوند پرجلال با ظاهر بینی و تبعیض همراه نباشد. اگر شخصی با انگشتی طلا و لباس فاخر به کنیسه شما بیاید و فقیری با لباس پاره نیز وارد شود و شما به کسی که لباس فاخر دارد احترام بگذارید و به او بگویید: «بفرمایی بالا بنشینید» و به آن شخص فقیر بگویید: «در آنجا بایست یا در اینجا روی زمین پیش پای من بنشین»، آیا با این عمل در میان خود تبعیض قائل نمی شوید و آیا قضاوت شما از روی افکار پلید نیست؟ ای برادران عزیز گوش دهید، مگر خدا فقیران این جهان را برنگزیده تا در ایمان دولتمند و وارث آن ملکوتی باشند که او به دوستداران خود وعده داده است؟ اما شما به فقرا بی احترامی می کنید. آیا دولتمندان به شما ظلم نمی کنند و شما را به پای میز محاکمه نمی کشانند؟ و آیا آنها به نام نیکویی که خدا بر شما نهاده است بی حرمتی نمی کنند؟» (یع ۲: ۱-۷)

* * *

خلاصه‌ای از قسمت اول

« ثروتمند کیست ؟ »

بعد از مطالعه متون مندرج در صفحات پیشین بهتر می‌توان به مفهوم «وای به حال ثروتمندان» که مسیح به آن اشاره می‌کند، پی برد و درک کرد که اشخاص مورد نظر وی چه کسانی هستند. قضاوتی که درباره ما می‌شود، به استناد حساب‌های بانکی ما نیست بلکه به خاطر کاربرد ثروت است که خداوند با خلقت خود آن را در دسترس ما قرار داد. باید آگاه بود که هیچگاه پیش نخواهد آمد که به خاطر املاک و دارایی خداوند ما را محاکمه کند، بلکه تنها سند محکومیت، قلب ما می‌باشد، زیرا زمانی که متمول هستیم قلب ما نیز انباشته از غرور و تکبر است و به همین جهت به فقرا با چشم حقارت خواهیم نگریست و حق آنها را پایمال می‌کنیم. انجیل به ما می‌آموزد که اگر امنیت خود را در غنائم خود بیابیم گمراه می‌شویم و هر چه بیشتر به ثروت متکی باشیم به ورطه نابودی بیشتر نزدیک شده و سقوط می‌کنیم.

ثروتمندی که در کتاب قمدس از او یاد می‌شود: پولدار حریص است که هر چه در قدرت دارد بر ثروت خود می‌افزاید تا مطمئن گردد که لذت و امنیت و آرامش خود را در آن یافته است و تنها تکیه گاهش دارایی است که به او گستاخی و جسارت بی‌حدی می‌بخشد تا جایی که حتی خدا را نیز فراموش می‌کند، خدایی که سرچشمه همه نیکی‌ها و امنیت است. مغرور، دیگران را به چشم حقارت نگریسته و آنان را زیر سلطه نفوذ خود درمی‌آورد. ستمگر به نفع خود و به زیان دیگران پر از طمع و آز است و هر چه در قدرت دارد انباشته می‌کند غافل از اینکه خداوند داده‌های خلقت را به همه بشر بخشیده است. آری، وای به حال چنین ثروتمندی زیرا او در میان دارایی خود به تنهایی غوطه ور است و در دنیای دیگر نیز تنهاست زیرا زندگی جاودان مشارکت در محبت است و شرط لازم این مشارکت، شریک ساختن دیگران در مال این دنیا است.

شاعر گوید:

از حجاب نفس ظلمانی برآی

تا شوی شایسته قرب خدای

بخش دوم

از راه فقر مسیح دولت‌مند شویم

(۲-قرن ۸: ۹)

مسکین فریاد می کشد، خداوند فریاد او را می شنود

بدبختی، بیماری، گرسنگی، ناامنی و بیچارگی از جمله گرفتاری هایی هستند که هر فرد ایماندار باید بر علیه آن ستیزه کند تا آدمیان از آن رهایی یابند. پس چگونه می توان گفت: «خوشابه حال مسکینان...؟!» زیرا به هنگامی که فقر و تهیدستی در قلب یک مسکین رخنه می کند در او حالتی به وجود می آورد که بازگشتش را به سوی خداوند امکان پذیر می سازد: او که دیگر بر قدرت خود متکی نیست و امنیتی از نقطه نظر دارایی ندارد، به سوی خداوند متعال نگریسته و تکیه گاه خویش را در او می یابد. او در برابر خداوند تکبری ندارد و این فروتنی، راه عبادت را برایش هموار می سازد. قدرتمندان و متکبران که با چشم حقارت بر او می نگرند و بر او ظلم می کنند، از دشمنان خداوند به شمار می آیند. ولی فقرا با اتکاء به خداوند مطمئن هستند که بر قدرتمندان، پیروز خواهند شد، زیرا خداوند آنان را محبت می نماید و فریاد آنان را می شنود، خداوند آنان را برتر از دیگران می پندارد و در کتاب مقدس، یهوه به عنوان «خدای فقرا» نامیده می شود. قوم مسکین در عهد قدیم مظهر کلیسای خدمتگزار و تهیدیست است چنان که مریم مادر عیسی می باشد.

«گوش خود را به من فراگیر و مرا بزودی برهان! برایم صخره قوی و خانه حصین* باش تا مرا خلاصی دهی! زیرا صخره و قلعه من تو هستی، به خاطر نام خود، مرا هدایت و رهبری فرما! مرا از دامی که برایم پنهان کرده اند بیرون آور، زیرا قلعه من تو هستی، روح خود را به دست تو می سپارم، ای یهوه خدای حق، تو مرا فدیة دادی. از آنانی که اباطیل لمدروغ را پیروی می کنند، نفرت می کنم و اما من بر خداوند توکل می دارم: به رحمت تو، وجد و شادی می کنم! زیرا مشقت مرا دیده و جان مرا در تنگی ها شناخته ای، مرا به دست دشمن اسیر نساخته ای، پای های مرا به جای وسیع قائم گردانیده ای. ای خداوند، بر من رحمت فرما، زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسد من نیز، زیرا که حیاتم از غم و سال هایم از ناله فانی گردیده است. قوتم از گناهم ضعیف و استخوان هایم پوسیده شد. نزد همه دشمنانم عار گردیده ام، خصوصاً نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده ام. هر که مرا بیرون بیند از من می گریزد، مثل مرده از خاطر فراموش شده ام، و مانند ظرف تلف شده گردیده ام، زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می باشد. زیرا بر من با هم مشورت می کنند و در قصد جانم تفکر می نمایند. و اما من بر تو

ای خداوند، توکل می دارم و گفته ام. «خدای من تو هستی.» وقت های من در دست تو می باشد، مرا از دست دشمنانم و جفا کنندگانم خلاصی ده، روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش. ای خداوند، خجل نشوم، چون که تو را خوانده ام، شریران* خجل شوند! و در حفره خاموش باشند، لب های دروغگو گنگ شود که به درستی و تکبر و استهانت* بر عادلان سخن می گوید. زهی عظمت احسان تو، که برای ترسندگان ذخیره کرده ای و برای و متوکلان، پیش بینی آدم ظاهر ساخته ای! ایشان را در پرده روی خود از مکاید* مردم خواهی پوشانید، ایشان را در خیمه ای از عداوت زبان ها مخفی خواهی داشت. متبارک باد خداوند، که رحمت عجیب خود را، در شهر حصین به من ظاهر کرده است! و اما ن در حیرت خود گفتم که «از نظر تو منقطع شده ام!» و اما من در حیرت خود گفتم که «از نظر تو منقطع شده ام!» لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی. ای جمیع مقدسان خداوند: او را دوست دارید، خداوند، امنا* را محفوظ می دارد و متکبران را مجازات کثیر می دهد. قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد، ای همگانی که برای خداوند انتظار می کشید!» (مز ۳۱: ۲-۲۴).

«ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟ و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی! ای خدای من، در روز می خوانم و مرا اجابت نمی کنی، در شب نیز و مرا خاموشی نیست. و اما تو قدوس هستی ای که بر تسیبجات اسرائیل نشسته ای، پدران ما بر تو توکل داشتند، و ایشان را خلاصی دادی، نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند، بر تو توکل داشتند، پس خجل نشدند. و اما من، کرم هستم و انسان نی، عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده قوم، هر که مرا بیند به من استهزاء می کند، لب های خود را باز می کنند و سرهای خود را می جنبانند و می گویند: «بر خداوند توکل کن، پس او را خلاصی بدهد! او را برهانند، چون که به وی رغبت می دارد!» زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی، از رحم بر تو انداخته شدم، از شکم مادری خدای من تو هستی. از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است و کسی نیست که مدد کند! گاوان نر بسیار دور مرا گرفته اند، زورمندان باشان* مرا احاطه کرده اند، دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده غران. مثل آب ریخته شده ام و همه استخوان هایم از هم گیسخته، دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم* گداخته شده است، قوت من مثل سفال

خشک شده و زبانم به کامم چسبیده و مرا به خاک موت نهاده‌ای. زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند، جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دست‌ها و پای‌های مرا سفته‌اند. همه استخوان‌های خود را می‌شمارم، ایشان به من چشم دوخته، می‌نگرند، رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند. اما تو ای خداوند دور مباش. ای قوت من، برای نصرت من شتاب کن، جان مرا از شمشیر خلاص کن و یگانه مرا از دست سگان، مرا از دهان شیر خلاصی ده، ای که از میان شاخ‌های گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای! نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد، در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند: ای ترسندگان خداوند، او را حمد گوید! تمام ذریت یعقوب، او را تمجید نمایند! و جمیع ذریت اسرائیل از وی بترسید! زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار نشمرده و روی خود را از او نپوشانیده است و چون نزد وی فریاد برآورد او را اجابت فرمود. تسبیح من در جماعت بزرگ از تو اتس، نذرهای خود را به حضور ترسندگان ادا خواهم نمود. حلیمان غذا خورده سیر خواهند شد. و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند. و دل‌های شما زیست خواهد کرد تا ابدالابد! جمیع کرانه‌های زمین متذکر شده، به سوی خداوند بازگشت خواهند نمود و همه قبایل امت‌ها به حضور تو سجده خواهند کرد. زیرا سلطنت از آن خداوند است، و او بر امت‌ها مسلط است! همه متمولان زمین غذا خورده سجده خواهند کرد و به حضور وی هر که به خاک فرو می‌رود رکوع* خواهد نمود. و کسی جان خود را زنده نخواهند ساخت، ذریتی او را عبادت خواهند کرد و درباره خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود، ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد قومی را که متولد خواهند شد، که او این کار کرده است. «(مز ۲۲)

«ای خداوند، به سوی تو جان خود را بر می‌افرازم، ای خدای من، بر تو توکل می‌دارم، پس مگذار که خجل بشوم و دشمنانم بر من فخر نمایند! بلی، هر که انتظار تو می‌کشد خجل نخواهد شد، آنانی که بی سبب خیانت می‌کنند خجل خواهند گردید. ای خداوند طریق‌های خود را به من بیاموز و راه‌های خویش را به من تعلیم ده. مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده، زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام ای خداوند، احسانات و رحمت‌های خود را به یاد آور، چون که آنها از ازل بوده است. خطایای جوانی و عصیانم را به یاد می‌آور، ای خداوند، به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن. خداوند نیکو و عادل است، پس به گناهکاران طریق را خواهد آموخت، مسکینان

را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد. همه راه‌های خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت او را نگاه می‌دارند. ای خداوند، به خاطر اسم خود گناه مرا بیامرز، زیرا که بزرگ است. کیست آن آدمی که از خداوند می‌ترسد او را به طریقی که اختیار کرده است، خواهد آموخت، جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد و ذریت او وارث زمین خواهند شد. سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او، تا ایشان را تعلیم دهد. چشمان من دائماً به سوی خداوند است. زیرا که او پای‌های مرا از دام بیرون می‌آورد. بر من ملتفت شده، رحمت بفرما، زیرا که منفرد و مسکین هستم! تنگی‌های دل من زیاد شده است، مرا از مشقت‌های* من بیرون آور. بر مسکنت و رنج من نظرافکن و جمیع خطایم را بیامرز! بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند و به کینه تلخ به من کینه می‌ورزند. جانم را حفظ کن و مرا رهای ده، تا خجل نشوم: زیرا بر تو توکل دارم. کمال و راستی حافظ من باشند، زیرا که منتظر تو هستم. ای خدا اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقت‌های وی». (مز ۲۵)

«خدایا! مرا نجات ده، زیرا آب‌ها به جان من درآمده است! در خلاب* ژرف فرو رفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد، به آب‌های عمیق درآمده‌ام و سیل مرا می‌پوشاند. از فریاد خود خسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا، تار گردیده است. آنانی که بی سبب از من نفرت دارند از موی‌های سرم زیاده‌اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زور آورند. پس آنچه نگرفته بودم رد کردم ای خدا، تو حماقت مرا می‌دانی و گناهانم از تو مخفی نیست، ای خداوند یهوه صباوت!

منتظرین تو به سبب من خجل نشوند، ای خدای اسرائیل! طالبان تو به سبب من رسوا نگردند. زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده‌ام و رسوایی روی من مرا پوشیده است، نزد برادرانم اجنبی شده‌ام و نزد پسران مادر خود غریب، زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت‌های ملامت‌کنندگان تو بر من طاری* گردیده. روزه داشته‌ام جان خود را مثل اشک ریخته‌ام و این برای من عار گردیده است، پلاس را لباس خود ساخته‌ام و نزد ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام، دروازه نشینان درباره من حرف می‌زنند و سرود می‌گساران گشته‌ام. و اما من، ای خداوند، دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می‌کنم، ای خدا، در کثرت رحمانیت خود و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما. زیرا رحمت تو نیکوست، به کثرت رحمانیت بر من توجه نما و روی خود را از بنده‌ات مپوشان، زیرا در تنگی هستم، مرا به زودی مستجاب فرما به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز، به سبب دشمنانم مرا فدیة ده. تو عار و خجالت و رسوایی مرا می‌دانی و جمیع خصمانم پیش نظر تو اند، عار دل مرا

شکسته است و به شدت بیمار شده‌ام، انتظار مشفق‌ی کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان اما نیافتم. مرا برای خوراک زرد آب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند. پس مائده* ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند، دامی باشد! چشمان ایشان تار گردد تا نه بینند و کمرهای ایشان را دائماً لرزان گردان! خشم خود را بر ایشان بریز و سورت* غضب تو ایشان را دریا بد، خانه‌های ایشان مخروبه گردد و در خیمه‌های ایشان هیچکس ساکن نشود: زیرا بر کسی که توزه ای جفا می‌کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می‌نمایند. گناه بر گناه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند، از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند! و اما من، مسکین و دردمند هستم، پس ای خدا نجات تو مرا سرافراز سازد! و نام خدا را با سرود تسبیح* خواهم خوانند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود و این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو گوساله ای که شاخ‌ها و سم‌ها دارد. حلیمان این را دیده، شادمان شوند: و ای طالبان خدا دل شما زنده گردد! زیرا خداوند فقیران را مستجاب می‌کند و اسیران خود را حقیر نمی‌شمارد. آسمان و زمین را تسبیح بخوانند، آبها نیز و آنچه در آنها می‌جنبند! زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد و شهرهای یهودا را بنا خواهد نمود: تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند و ذریت بنندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند در آن ساکن خواهند گردید». (مز ۶۹)

«ای خداوند، مرا فریفتی، پس فریفته شدم، از من زور آورتر بودی: و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزاء می‌کند. زیرا هرگاه می‌خواهم تکلم نمایم، ناله می‌کنم و به ظلم و غارت ندا می‌نمایم: زیرا کلام خداوند تمامی روز، برای من موجب عار و استهزاء گردیده است. پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت. آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوان‌هایم بسته گردید و از خودداری خسته شده باز نتوانستم ایستاد. زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع اصدقای* من گفتند بر او شکایت کنید! و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من می‌باشند و می‌گویند که: «شاید او فریفته خواهد شد. تا بر وی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم! لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است. از این جهت، ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چون که به فطانت رفتار نمودند، به رسوایی ابدی که فراموش نخواهد شد بی‌نهایت خجل خواهند گردید. اما ای یهوه

صبایوت که عادلان را می‌آزمایی و گرده‌ها* و دل‌ها را مشاهده می‌کنی بشود که انتقام تو را از ایشان ببینم، زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم. برای خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شریران رهایی داده است»
(ار. ۲۰:۷-۱۳)

عیسی و فقرا

ما تا به حال بیشتر از انبیاء عهد عتیق و انعکاس تعلیماتشان در عهد جدید سخن

گفتیم.

اکنون شخص مسیح را بنگریم: اوست که ما را در راز تهدیدستی سهیم می سازد. ابتدا مسیح را در نظر بگیریم و ببینیم که چگونه به این راز مقدس در زندگی خویش تحقق بخشید.

زندگی يك مسکین

او در میان فقرا متولد شد:

«در این روزها، آگوستوس قیصر فرمانی صادر کرد تا مردمان جهان همگی سرشماری شوند. این نخستین سرشماری بود و در ایام فرمانداری کورینیوس بر سوریه انجام می شد. پس، هر کس روانه شهر خود شد تا نام نویسی شود. یوسف نیز از شهر ناصره جلیل رهسپار بیت لحم زادگاه داود شد، زیرا از نسل و خاندان داود بود. او به آنجا رفت تا با نامزدش مریم که زایمانش نزدیک بود، نام نویسی کنند. هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برایشان نبود.» (لو ۲:۱-۷).

«به نزد خاصان خود آمد ولی خاصانش او را نپذیرفتند» (یو ۱:۱۱).

- او هیچ گونه امتیازی در مقابل شریعت یهودیان نداشت:

«در روز هشتم، چون زمان ختنه نوزاد فرا رسید، او را عیسی نام نهادند. این همان نامی بود که فرشته، پیش از قرار گرفتن او در رحم مریم، بر وی نهاده بود. چون ایام تطهیر ایشان مطابق شریعت موسی به پایان رسید، یوسف و مریم، عیسی نوزاد را به اورشلیم بردند تا او را به خداوند تقدیم کنند، طبق حکم شریعت خداوند که می فرماید: «هر پسری که نخست زاده باشد، باید به خداوند وقف شود»، و نیز تا قربانی تقدیم کنند، مطابق آنچه در شریعت خداوند آمده، یعنی «یک جفت قمری یا جوجه کبوتر» (لو ۲:۲۱-۲۴).

- او در پی پناهگاه به ناچار گریخت، زیرا در برابر بزرگان این دنیا هیچ گونه دفاعی نداشت:

«پس از رفتن مغان، فرشته خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش

مریم نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد.
او را در قنذاق پیچید و در آخوری خوابانید،
زیرا در مهمان سرا جایی برایشان نبود.
(لو ۲: ۷)



را برگزیر و به مصر بگریز و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم، زیرا هیروودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد». پس یوسف شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد. چون هیروودیس دریافت که مغان فریبش داده اند، سخت برآشفته و دستور داد تا در بیت لحم و اطراف آن همه پسران دو ساله و کمتر را، مطابق با زمانی که از مغان تحقیق کرده بود، بکشند. پس از مرگ هیروودیس، فرشته خداوند در مصر به خواب یوسف آمد، و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را برگزیر و سرزمین اسرائیل باز گرد، زیرا آنان که قصد جان کودک را داشتند، مرده اند». پس یوسف برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و به سرزمین اسرائیل بازگشت. اما چون شنید آرخلانوس به جای پدرش هیروودیس در یهودیه حکم می راند، ترسید به آنجا برود، و چون در خواب هشدار یافت، رو به سوی نواحی جلیل نهاد و در شهری به نام ناصره سکونت گزید. بدین ترتیب، کلام انبیا به حقیقت پیوست که گفته بودند «ناصری» خوانده خواهد شد. (مت ۱۳: ۱۴-۱۶، ۱۹-۲۳).

«در آن هنگام، تنی چند از فریسیان نزد عیسی آمدند و گفتند: «اینجا را ترک کن و به جایی دیگر برو، هیروودیس می خواهد تو را بکشد» (لو ۱۳: ۳۱).

«پس از این، عیسی چندی در جلیل می گشت، زیرا نمی خواست در یهودیه باشد، چرا که یهودیان در پی کشتنش بودند» (یو ۷: ۱).

«سپس به شاگردان خود گفت: «بیایید باز به یهودیه برویم.» شاگردانش گفتند: «استاد، دیری نمی گذرد که یهودیان می خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می خواهی بدانجا بروی؟» (یو ۷: ۱۱-۸).

«پس، از همان روز توطئه قتل او را چیدند. از این رو عیسی دیگر آشکارا در میان یهودیان رفت و آمد نمی کرد، بلکه به شهری به نام افرایم در ناحیه ای نزدیک به بیابان رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند» (یو ۱۱: ۵۳-۵۴).

«پس سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند، اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطه معبد بیرون رفت» (یو ۸: ۵۹).

«آنگاه دیگر بار خواستند گرفتارش کنند، اما از دست ایشان به در شد» (یو ۱۹: ۳۹).

- اما او بر این امر واقف بود که سرانجام روزی به آنان اجازه خواهد داد که او را همانند راهزنی دستگیر نمایند:

«هنگامی که عیسی به سوی اورشلیم می رفت، در راه، دوازده شاگرد خود را به کناری برد و به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می رویم. در آنجا پسر انسان را به سران کاهنان و علمای دین تسلیم خواهند کرد. آنها او را به مرگ محکوم خواهند نمود و به غیریهودیان خواهند سپرد تا استهزا شود و تازیانه خورد و بر صلیب شود. اما در روز سوم برخواید خاست» (یو ۲۰: ۱۷-۱۹).

- او دوران جوانیش را در محیط خانواده ای کارگری پشت سرگذاشت و در کار و فعالیت آنان سهیم بود:

«پس با ایشان به راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان بود» (لو ۲: ۵۱ الف).

«چون عیسی این مثل‌ها را به پایان رسانید، آن مکان را ترک گفت و به شهر خود رفته، در کنیسه به تعلیم مردم پرداخت. مردم در شگفت شده، می پرسیدند: «این مرد چنین حکمت و قدرت انجام معجزات را از کجا کسب کرده است؟ مگر او پسر آن نجار نیست؟» (مت ۱۳: ۵۳-۵۵ الف).

- او را به عنوان انسانی جاهل و نادان می شناختند:

«سپس عیسی آنجا را ترک گفت و با شاگردان خود به شهر خویش رفت. چون روز شبات فرا رسید، به تعلیم دادن در کنیسه پرداخت. بسیاری با شنیدن سخنان او در شگفت شدند. آنها می گفتند: «این مرد همه اینها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او عطا شده؟ و این چه معجزاتی است که به دست او انجام می شود؟ مگر او آن نجار نیست؟ مگر پسر مریم و برادر یعقوب، یوشا، یهودا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او اینجا، در میان ما زندگی نمی کنند؟» (مر ۶: ۱-۳ الف).

«یهودیان در شگفت شده می پرسیدند: «این مرد که علم دین نیاموخته، چگونه از چنین دانشی برخوردار باشد؟» (یو ۷: ۱۵).

- او را اهل ناصره یکی از دهکده های جلیل می پنداشتند دهکده ای کوچک و گمنام:

«او نتنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره اش نوشته اند، یافته ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!» نتنائیل به او گفت: «مگر می شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» (یو ۱: ۴۵-۴۶ الف).

«برخی از جماعت، با شنیدن این سخنان گفتند: «به راستی که این مرد همان پیامبر موعود است.» دیگران می گفتند: «مسیح است.» اما گروهی دیگر می پرسیدند: «مگر مسیح از جلیل ظهور می کند؟ آیا کتاب نگفته است که مسیح از نسل داود خواهد بود و از بیت لحم دهکده ای که داود در آن می زیست، ظهور خواهد کرد؟» (یو ۷: ۴۰-۴۲).

«نیکودیموس، که پیشتر نزد عیسی رفته و یکی از آنها بود، گفت: «آیا شریعت ما کسی را محکوم می کند بدون اینکه نخست سخن او را بشنود و دریابد چه کرده است؟» در پاسخ گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تحقیق کن و بین که هیچ پیامبری از جلیل برنخاسته است» (یو ۷: ۵۰-۵۲).

- او در طی زندگیش به مفهوم گرسنگی و ناامنی پی برد:

«در آن زمان، عیسی در روز شبات از میان مزارع گندم می گذشت. شاگردان او به علت گرسنگی شروع به چیدن خوشه های گندم و خوردن آنها کردند» (مت ۱۲: ۱).

«عیسی شاگردان خود را فراخواند و گفت: «دل‌م بر حال این مردم می سوزد، زیرا اکنون سه روز است که با منند و چیزی برای خوردن ندارند. نمی خواهم ایشان را گرسنه روانه کنم، بسا که در راه از پا درافتند.» شاگردانش گفتند: «در این بیابان از کجا می توانیم نان کافی برای سیر کردن چنین

«جمعیتی فراهم آوریم؟» پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و چند ماهی کوچک» (مت ۱۵: ۳۲-۳۴).

«بامدادن عیسی در راه بازگشت به شهر، گرسنه شد. در کنار راه، درخت انجیری دید و به سوی آن رفت، اما جز برگ چیزی بر آن نیافت» (مت ۲۱: ۱۸-۱۹ الف).
«چندی بعد، عیسی به آن سوی دریاچه جلیل که همان دریاچه تبری است، رفت. گروهی بسیار از پی او روانه شدند، زیرا آیاتی را که با شفای بیماران به ظهور می رسانیدند، دیده بودند. پس عیسی به تپه ای برآمد و با شاگردان خود در آنجا بنشست. عید پسخ یهود نزدیک بود. چون عیسی نگریست و دید که گروهی بسیار به سویش می آیند، فیلیپس را گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» (یو ۱: ۵-۶).

- او در راه زندگیش تشنگی و خستگی را تحمل کرد:

«پس به شهری از سامره به نام سوخار رسید، نزدیک قطعه زمینی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود. چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی خسته از سفر در کنار چاه نشست. حدود ساعت ششم از روز بود. در این هنگام، زنی از مردمان سامره برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: «جرعه ای آب به من بده» (یو ۴: ۵-۷).

- او مانند آوارگان بدون داشتن سرپناه و اندوخته ای زندگی می کرد:

در راه، شخصی به عیسی گفت: «هر جا بروی، تو را پیروی خواهیم کرد.» عیسی پاسخ داد: «روباهان را لانه هاست و مرغان هوا را آشیانه ها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» (لو ۹: ۵۷-۵۸).

برخورد يك مسكين

با دولتمندان

عیسی، به طور مطلق هیچکس و هیچ انجمن سیاسی و هیچ طبقه ای از اجتماع را محکوم نمی کند اما او علیه پول پرستی و نژاد پرستی و پرستش هرگونه ایده انسانی قیام می کند. مثل همه پیامبران او از اقدامات افراد در مورد تکامل یافتن به وسیله هدف های دنیوی و انسانی شدیداً انتقاد می کند زیرا فقط به وسیله محبت الهی، انسان تکامل می یابد. مسیح، نه رهبر و نه متعصب و نه حزب پرست است.

* * *

- عیسی، از دیدگاه انتقادی بر دولتمندان نظر نمی افکند. او زنان ثروتمند را از متابعت خویش منع نمی نمود: آنان کلام او را پذیرفته، قلب خود را به روی خداوند گشوده و مایل بودند که رسولان را در فعالیت خویش یاری دهند:

«پس از آن، عیسی شهر به شهر و روستا به روستا می گشت و به پادشاهی خدا بشارت می داد. آن دوازده تن نیز با وی بودند، و نیز شماری از زنان که از ارواح پلید و بیماری شفا یافته بودند: مریم معروف به مجدلیه که از او هفت دیو اخراج شده بود، یوآنا همسر خوزا، مباشر هیرودیس، سوسن و بسیاری زنان دیگر. این زنان از دارایی خود برای رفع نیازهای عیسی و شاگردانش تدارک می دیدند.» (لو ۸: ۱-۳).

- او حتی با طبقه مرفه اجتماع دوستی می کرد و با میل به ملاقاتشان می رفت:

«شش روز پیش از عید پسخ، عیسی به بیت عنیا، محل زندگی ایلعازر آمد، همان که عیسی او را از مردگان برخیزانیده بود. در آنجا برای تجلیل او شام دادند. مارتا پذیرایی می کرد و ایلعازر از جمله کسانی بود که با عیسی بر سفره نشسته بود. در آن هنگام، مریم عطری گرانبها از سنبل خالص را که حدود یک لیتر بود برگرفت و پاهای عیسی را با آن عطراگین کرد و با گیسوانش خشک نمود چنانکه خانه از رایحهٔ عطر آکنده شد» (یو ۱۲: ۱-۳).

«چون در راه می رفتند، به دهکده ای درآمد. در آنجا زنی مارتا نام عیسی را به خانهٔ خود دعوت کرد. مارتا خواهری داشت مریم نام. مریم کنار پاهای خداوند نشسته بود و به سخنان او گوش فرا می داد. اما مارتا که سخت مشغول تدارک پذیرایی بود، نزد عیسی آمد و گفت: «سرورم، آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا در کار پذیرایی تنها گذاشته است؟ به او بفرما که مرا یاری دهد!» خداوند جواب داد: «مارتا! مارتا! تو را چیزهای بسیار نگران و مضطرب می کند، حال آنکه تنها یک چیز لازم است؛ و مریم آن نصیب بهتر را برگزیده، که از او بازگرفته نخواهد شد» (لو ۱۰: ۳۸-۴۲).

- اما چندین بار دوستان متمول مسیح، در زندگی آسوده ای که داشتند از طرف وی مورد آزمایش قرار گرفتند: او قبول کرد که دوستش ایلعازر بمیرد و سپس او را از مرگ نجات داد.

مردی ایلعازر نام بیمار بود. او از مردمان بیت عنیا دهکدهٔ مریم و خواهرش مارتا بود. مریم همان زنی بود که خداوند را با عطر تدهین کرد و با گیسوانش پاهای او را خشک نمود. اینک برادرش ایلعازر بیمار شده بود. پس خواهران ایلعازر برای عیسی پیغام فرستاده گفتند: «خداوند ما، دوست عزیزت بیمار است.» عیسی چون این خبر را شنید، گفت: «این بیماری با مرگ پایان نمی پذیرد بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطهٔ آن جلال یابد.» عیسی، مرتا و خواهرش و ایلعازر را دوست می داشت. پس چون شنید که ایلعازر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند. سپس به شاگردان خود گفت: «بیایید باز به یهودیه برویم.» شاگردانش گفتند: «استاد، دیری

نمی گذرد که یهودیان می خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می خواهی بدانجا بروی؟» عیسی پاسخ داد: «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، خواهد لغزید، زیرا نوری جهان را می بیند. اما آن که در شب راه رود، خواهد لغزید، زیرا نوری ندارد.» پس از این سخنان بدانها گفت: «دوست ما ایلعازر خفته است، اما می روم تا بیدارش کنم.» پس شاگردان به او گفتند: «خداوند ما، اگر خفته است بهبود خواهد یافت.» اما عیسی از مرگ او سخن می گفت حال آنکه شاگردان گمان می کردند به خواب او اشاره می کند. آنگاه عیسی آشکارا به آنان گفت: «ایلعازر مرده است. و به خاطر شما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. اما اکنون نزد او برویم.» پس توما، که به دو قلوب ملقب بود، به شاگردان دیگر گفت: «بیایید ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

چون عیسی بدانجا رسید، دریافت چهار روز است که ایلعازر را در قبر نهاده اند. بیت عنیا پانزده پرتاب تیز با اورشلیم فاصله داشت. یهودیان بسیار نزد مریم و مارتا آمده بودند تا آنان را در مرگ برادرشان تسلی دهند. پس چون مارتا شنید که عیسی بدانجا می آید به استقبالش رفت، اما مریم در خانه ماند. مارتا به عیسی گفت: «خداوندا، اگر اینجا بودی برادرم نمی مرد. اما می دانم که هم اکنون نیز هر چه از خدا بخواهی، به تو خواهد داد.» عیسی به او گفت: «برادرت بر خواهد خاست» مارتا به او گفت: «می دانم که در روز قیامت بر خواهد خاست.» عیسی گفت: «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، باز زنده خواهد شد. و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد، آیا این را باور می کنی؟» مارتا گفت: «آری، سرورم، من ایمان آورده ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان می آمد.»

این را گفت و رفت و خواهر خود مریم را فرا خوانده، در خلوت به او گفت: «استاد اینجاست و تو را می خواند.» مریم چون این را شنید، بی درنگ برخاست و نزد او شتافت. عیسی هنوز وارد دهکده نشده بود، بلکه همان جا بود که مارتا به دیدارش رفته بود. یهودیانی که با مریم در خانه بودند و او را تسلی می دادند، چون دیدند مریم با شتاب برخاست و بیرون رفت، از پی او روانه شدند. گمان می کردند بر سر قبر می رود تا در آنجا زاری کند. چون مریم به آنجا که عیسی بود رسید و او را دید، به پاهای او افتاد و گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی مرد.» چون عیسی زاری مریم و یهودیان همراه او را دید، در روح برآشفته و سخت متقلب گشت. پرسید: «او را کجا گذاشته اید؟» گفتند: «سرور ما، بیا و ببین.» اشک از چشمان عیسی سرازیر شد. پس یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می داشت!» اما بعضی گفتند: «آیا کسی که چشمان آن مرد کور را گشود، نمی توانست مانع از مرگ ایلعازر شود؟»

سپس عیسی، باز در حالی که برآشفته بود، بر سر قبر آمد. قبر، غاری بود که بر دهانه اش سنگی نهاده بودند. فرمود: «سنگ را بردارید.» مارتا خواهر متوفا گفت: «سرورم، اکنون دیگر بوی ناخوش می دهد، زیرا چهار روز گذشته است.» عیسی به او گفت: «مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟» پس سنگ را برداشتند. آنگاه عیسی به بالا نگرست و گفت: «پدر، تو را شکر می گویم که مرا شنیدی، و می دانستم که همیشه مرا می شنوی. اما این را به خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده ای.» این را گفت و سپس به بانگ بلند ندا در داد: «ایلعازر، بیرون بیا!» پس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گرد صورت پیچیده، بیرون آمد. عیسی به ایشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود» (یو ۱۱: ۴۴).

- عیسی همچنین بر بالین دختر مرد دولتمندی (رئیس کنیسه کفرناحوم) خوانده شد و زمانی که عیسی در راه بود، زنی لرزان و خجالتی به او نزدیک شده او را برای شفای خویش مدت مدیدی معطل کرد. عیسی به جای اینکه راه خود را به سوی مقصد ادامه دهد. در مقابل مردم از ایمان آن زن تعریف نمود و آنگاه او را شفا داد، همزمان با این اتفاق دختر رئیس کنیسه جان سپرد...:

چون عیسی بازگشت، مریم به گرمی از او استقبال کردند، زیرا همه چشم به راهش بودند. در این هنگام مردی یایروس نام، که رئیس کنیسه بود، آمد و به پای عیسی افتاده التماس کرد به خانه اش برود، زیرا تنها دخترش که حدود دوازده سال داشت، در حال مرگ بود. هنگامی که عیسی در راه بود، جمعیت سخت بر او ازدحام می کردند. در آن میان، زنی بود که دوازده سال دچار خونریزی بود و [با اینکه تمام دارایی خود را صرف طبیبان کرده بود] کسی را توان درمانش نبود. او از پشت سر به عیسی نزدیک شد و لبه ردای او را لمس کرد. در دم خونریزی اش قطع شد. عیسی پرسید: «چه کسی مرا لمس کرد؟» چون همه انکار کردند، پطرس گفت: «استاد، مردم از هر سو احاطه ات کرده اند و بر تو ازدحام می کنند!» اما عیسی گفت: «کسی مرا لمس کرد! زیرا دریافتم نیرویی از من صادر شد!» آن زن چون دید نمی توان پنهان بماند، با ترس و لرز پیش آمد و به پای او افتاد و در برابر همگان گفت که چرا او را لمس کرده و چگونه در دم شفا یافته است. عیسی به او گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو.»

عیسی هنوز سخن می گفت که کسی از خانه یایروس، رئیس کهنه، آمد و گفت: «دخترت مرد، دیگر استاد را زحمت مده.» عیسی چون این را شنید، به یایروس گفت: «مترس! فقط ایمان داشته باش! دخترت شفا خواهد یافت» هنگامی که به خانه یایروس رسید، نگذاشت کسی جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر با او به خانه درآیند. همه مردم برای دختر شیون و زاری می کردند. عیسی گفت: زاری مکنید، زیرا نمرده بلکه در خواب است» آنها ریشخندش کردند، چرا که می دانستند دختر مرده است. اما عیسی دست دخترک را گرفت و گفت: «دخترم برخیز!» روح او بازگشت و در دم از جا برخاست. عیسی فرمود تا به او خوراک دهند. والدین دختر غرق در حیرت بودند اما او بدیشان امر فرمود که ماجرا را به کسی بازنگویند» (لو ۸: ۴۰-۵۶).

- محبت عیسی، نسبت به بشر به حدی بود که نمی توانست بر ثروتمندان با دیده حقارت بنگرد: او در صدد رهایی دولتمندان از بند اسارت مادی بود و از آنان برای بازگشت به سوی خداوند دعوت می کرد:

عیسی به اریحا درآمد و از میان شهر می گذشت. در آنجا توانگری بود، زکا نام، رئیس خراجگیران. او می خواست ببیند عیسی کیست، اما از کوتاهی قامت و ازدحام جمعیت نمی توانست. از این رو، پیش دوید و از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، زیرا عیسی از آن راه می گذشت. چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریست و به او گفت: «زکا، بشتاب و پایین بیا که امروز باید در خانه تو بمانم» زکا بی درنگ پایی آمد و با شادی او را پذیرفت. مردم چون این را دیدند، همگی لب به شکایت

گشودند که: «به خانه گناهکاری به میهمانی رفته است» و اما زکا از جا برخاست و به خداوند گفت: «سرور من، اینک نصف اموال خود را به فقرا می بخشم. و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او باز می گردانم» عیسی فرمود «امروز نجات به این خانه آمده است، چرا که این مرد نیز فرزند ابراهیم است. زیرا پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد» (لو ۱۹: ۱-۱۰).

یکی از رؤیسان از او پرسید: «استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» عیسی پاسخ داد: «چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست جز خدا فقط. احکام را می دانی: زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را گرامی دار.» گفت: «همه اینها را از کودکی به جا آورده ام» عیسی چون این را شنید، گفت «هنوز یک چیز کم داری: آنچه داری بفروش و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کن، که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگه بیا و از من پیروی کن.» آن مرد چون این را شنید اندوهگین شد، زیرا ثروت بسیار داشت. عیسی به او نگاه کرد و گفت: «چه دشوار است راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی خد.» کسانی که این را شنیدند پرسیدند: «پس چه کسی می توان نجات یابد؟» فرمود: «آنچه برای انسان ناممکن است، برای خدا ممکن است» (لو ۱۸: ۱۸-۲۷).

... اما عیسی به کوه زیتون رفت. سحرگاهان، عیسی باز به صحن معبد آمد. در آنجا مردم همه بروی گرد آمدند: و او نشسته، به تعلیم ایشان پرداخت. در این هنگام، علمای دین و فریسیان، زنی را که در حین زنا گرفتار شده بود آوردند، و او را در میان مردم به پا داشته، به عیسی گفتند: «استاد، این زن در حین زنا گرفتار شده است. موسی در شریعت به ما حکم کرده که این گونه زنان سنگسار شوند. حال، تو چه می گویی؟» این را گفتند تا او را بیازمایند و موردی برای متهم کند او بیابند. اما عیسی سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر زمین می نوشت. ولی چون آنها همچنان از او سؤال می کردند، عیسی سر بلند کرد و بدیشان گفت: «از میان شما، هر آن کس که بی گناه است، نخستین سنگ را به او بزند.» و باز سر به زیر افکنده بر زمین می نوشت. با شنیدن این سخن، آنها یکایک، از بزرگترین شروع کرده، آنجا را ترک گفتند و عیسی تنها به جا ماند، با آن زن که در میان ایستاده بود. آنگاه سر بلند کرد و به او گفت: «ای زن، ایشان کجایند؟ هیچ کس تو را محکوم نکرد؟» پاسخ داد: «هیچ کس، ای سرورم.» عیسی به او گفت: «من هم تو را محکوم نمی کنم برو و دیگر گناه مکن» (یو ۸: ۱-۱۱).

با فقرا

- عیسی، از آغاز رسالت خود اعلام می دارد که او مسیح فقراست:

پس به شهر ناصره که در آن پرورش یافته بود، رفت و در روز شبات، طبق معمول به کنیسه درآمد. و برخاست تا تلاوت کند. طومار اشعیای نبی را به او دادند. چون آن را گشود، قسمتی را یافت که می فرماید: «روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم، و ستمدیدگان را رهایی بخشم، و سال لطف خداوند را اعلام نمایم.» سپس طومار را فرو پیچید و به خادم کنیسه سپرد و بنشست. همه در کنیسه به او چشم دوخته بودند. آنگاه چنین سخن آغاز کرد: «امروز این نوشته، هنگامی که بدان گوش فرا می دادید، جامه عمل پوشید» (لو ۴: ۱۶-۲۱).

عیسی مرد جذامی را لمس می کند



بدین سان، پیشگویی اشعیای نبی به حقیقت پیوست که:
«او ضعف های ما را برگرفت
و بیماری های ما را حمل کرد.»
(مت ۸: ۱۷)

- عیسی، طبیعتاً بیشتر با مردم فقیر معاشرت داشت، چون با ایشان زندگی می کرد و یکی از آنها بود. او کسانی را که اجتماع آنها را طرد کرده، کافر می پنداشت برتر از دیگران می شمرد و بازگو کننده عمق ایمان آنان نیست به خداوند بود:

«عیسی آنجا را ترک گفت و در منطقه صور و صیدون کناره جست. روزی زنی کنعانی از اهالی آنجا، نزدش آمد و فریادکنان گفت: «سرور من، ای پسر داود، بر من رحم کن! دیوزده شده و سخت رنج می کشد.» اما عیسی هیچ پاسخ نداد، تا اینکه شاگردان پیش آمدند و از او خواهش کرده، گفتند: «او را مرخص فرما، زیرا فریادزنان از پی ما می آید.» در پاسخ گفت: «من تنها برای گوسفندان گم گشته بنی اسرائیل فرستاده شده ام» اما آن زن آمد و در مقابل او زانو زد و گفت: «سرور من، مرا یاری کن!» او در جواب گفت: «نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن روا نیست.» ولی زن گفت: «بله، سرورم اما سگان نیز از خرده هایی که از سفره صاحبشان می افتد، می خورند!» آنگاه عیسی گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است! خواهش تو برآورده شود!» در همان دم دختر او شفا یافت. (مت ۱۵: ۲۱-۲۸).

- او در مقابل مشکلات ناراحتی درماندگان متأثر گشته و برای تسلی آنان می کوشید:

چندی بعد، عیسی رهسپار شهری شد به نام نائین. شاگردان و جمعیتی انبوه نیز او را همراهی می کردند. به نزدیکی دروازه شهر که رسید، دید مرده ای را می برند که یگانه پسر بیوه زنی بود. بسیاری از مردمان شهر نیز آن زن را همراهی می کردند. خداوند چون او را دید، دلش بر او بسوخت و گفت: «گریه مکن.» سپس نزدیک رفت و تابوت را لمس کرد. کسانی که آن را حمل می کردند، ایستادند. عیسی گفت: «ای جوان، تو را می گویم، برخیز!» مرده راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد! عیسی او را به مادرش سپرد» (لو ۷: ۱۱-۱۵).

- او هیچ گونه نفرتی نسبت به فقرا و درماندگان احساس نمی نمود و به بیماران از جمله افراد جذامی اجازه می داد تا به او نزدیک شوند:

شامگاهان، پس از غروب آفتاب، همه بیماران و دیوزدگان را نزد عیسی آوردند. مردمان شهر همگی در برابر در گرد آمده بودند! (مر ۱: ۳۲-۳۳)

«در آن میان، زنی بود که دوازده سال دچار خونریزی بود. او تحت درمان طبیبان بسیار، رنج فراوان کشیده و همه دارایی خود را خرج کرده بود؛ اما به جای آنکه بهبود یابد، بدتر شده بود. پس چون درباره عیسی شنید، از میان جمعیت به پشت سر او آمد و ردای وی را لمس کرد. زیرا با خود گفته بود: «اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت.» عیسی در حال دریافت که نیرویی از او صادر شده است. پس در میان جمعیت روی گرداند و پرسید: «چه کسی جامه مرا لمس کرد؟» شاگردان او پاسخ دادند: «می بینی که مردم بر تو ازدحام می کنند؛ آنگاه می پرسی، چه کسی مرا لمس کرده؟» اما عیسی به اطراف می نگریست تا ببیند چه کسی این کار را کرده است. پس آن زن که می دانست بر او چه گذشته است، عیسی به وی گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو و از این بلا آزاد باش!» (مر ۵: ۲۵-۳۴)

«روزی دیگر که عیسی در یکی از شهرها بود، مردی آمد که جذام تمام بدنش را فرا گرفته بود. چون عیسی را دید، روی بر خاک نهاد و التماس کنان گفت: «سرور من، اگر بخواهی می‌توانی پاکم سازی.» عیسی دست خود را دراز کرد و او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم؛ پاک شو!» در دم، جذام آن مرد را ترک گفت» (لو ۵: ۱۲-۱۳).

- او اجازه نمی‌دهد مردمانی را که از دید دیگران بی‌اهمیت و ناچیز هستند مانند کودکان از او دور نمایند:

«مردم کودکان را نزد عیسی آوردند تا بر آنها دست بگذارد. اما شاگردان مردم را برای این کار سرزنش کردند. عیسی چون این را دید، خشمگین شد و به شاگردان خود گفت: «بگذارید کودکان نزد من آیند؛ آنان را بازمدارید، زیرا پادشاهی خدا از آن چنین کسان است. آمین، به شما می‌گویم، هر که پادشاهی خدا را همچون کودکی نپذیرد، هرگز بدان را نخواهد یافت.» آنگاه کودکان را در آغوش کشیده، بر آنان دست نهاد و ایشان را برکت داد» (مر ۱۰: ۱۳-۱۶).

- او، بالعکس خود را بی‌نهایت رحیم و نزدیک به کسانی که دیگران آنان را حقیر می‌شمردند، نشان می‌داد. او رنج و مصائب اخلاقی گناهکاران را درک کرده و با ایشان همدردی می‌نمود:

«روزی یکی از فریسیان عیسی را به صرف غذا دعوت کرد. پس به خانه آن فریسی رفت و بر سفره نشست. در آن شهر، زنی بدکاره می‌زیست که چون شنید عیسی در خانه آن فریسی میهمان است، طرفی مرمرین، پر از عطر، با خود آورد و گریبان پشت سر عیسی، کنار پاهای او ایستاد. آنگه با قطرات اشک به شستن پاهای عیسی پرداخت و با گیسوانش آنها را خشک کرد. سپس پاهی او را بوسید و عطراگین کرد. چون فریسی میزبان این را دید با خود گفت: «اگر این مرد به راستی پیامبر بود، می‌دانست این زن که لمسش می‌کند کیست و چگونه زنی است. می‌دانست که بدکاره است» عیسی به او گفت: «ای شمعون، می‌خواهم چیزی به تو بگویم.» گفت: «بفرما، استاد!» عیسی گفت: «شخصی از دو تن طلب داشت: از یکی پانصد دینار، از دیگری پنجاه دینار. اما چون چیزی نداشتند به او بدهند، بدهی هر دو بخشید. حال به گمان تو کدام یک او را بیشتر دوست خواهد داشت؟ شمعون پاسخ داد: «به گمانم آن که بدهی بیشتری داشت و بخشیده شد.» عیسی گفت: «درست گفتی.» آنگاه به سوی آن زن اشاره کرد و به شمعون گفت: «این زن را می‌بینی؟ به خانه ات آمدم، و تو برای شستن پاهایم آب نیاوری، اما این زن با اشکهایش پاهای مرا شست و با گیسوانش خشک کرد! تو مرا نبوسیدی، اما این زن از لحظه ورودم، دمی از بوسیدن پاهایم باز نایستاده است. تو بر سر من روغن نمالیدی، اما او پاهایم را عطراگین کرد. پس به تو می‌گویم، محبت بسیار او از آن روست که گناهان بسیاریش آمرزیده شده است. اما آن که کمتر آمرزیده شد، کمتر هم محبت می‌کند.» پس رو به آن زن کرده و گفت: «گناهانت آمرزیده شد!» میهمانان با یکدیگر گفتند: «این کیست که گناهان را نیز می‌آمرزد؟» عیسی به آنان زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است، به سلامت برو!» (لو ۷: ۳۶-۵۰)

... چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی خسته از سفر در کنار چاه نشست. حدود ساعت ششم از روز بود. در این هنگام، زنی از مردمان سامره برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: «جرعه ای آب به من بده» زیرا شاگردانش برای تهیه خوراک به شهر رفته بودند. زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری ام آب می خواهی؟» زیرا یهودیان با سامریان مراوده نمی کنند... (یو ۴: ۶-۹).



گفتگوی مسیح با زن روسپی

- بنابراین، در می‌یابیم که احترام او مابین مردمان طبقات بالای اجتماع چگونه بود: یهودیان در پاسخ او گفتند: «آیا درست نگفتم که سامری هستی و دیو داری؟» عیسی جواب داد: «من دیو زده نیستم، بلکه پدر خود را حرمت می‌دارم، اما شما به من بی‌حرمتی می‌کنید» (یو ۸:۴۸-۴۹). به سبب این سخنان، دیگر بار میان یهودیان اختلاف افتاد. بسیاری از ایشان گفتند: «او دیو زده و دیوانه است؛ چرا به او گوش می‌دهید؟» (یو ۱۰:۱۹-۲۰).

با گروه رسولان

مسیح چه کسانی را برای بشارت انجیل و پایه‌گذاری کلیسا، برگزید؟ اما اگر انتخاب این گروه بر عهده ما بود حتماً گروهی با فرهنگ و دارای نفوذ بسیار برمی‌گزیدیم... ولی در واقع این انتخاب چگونه انجام شد؟

از بین دوازده شاگرد مسیح، ما آن عده را که ماهی‌گیر جلیلی و بدون شک بی‌سواد بودند از جمله: شمعون پطرس و برادرش آندریاس و نیز یعقوب و یوحنا را بهتر می‌شناسیم: یک روز که عیسی در کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود و جمعیت از هر سر بر او ازدحام می‌کردند تا کلام خدا را بشنوند، در کنار دریا دو قایق دید که صیادان از آنها بیرون آمده، مشغول شستن تورهایشان بودند. پس بر یکی از آنها که متعلق به شمعون بود سوار شد و از او خواست قایق را اندکی از ساحل دور کند. سپس خود بر قایق نشست و به تعلیم مردم پرداخت. چون سخنانش به پایان رسید، به شمعون گفت: «قایق را به جایی عمیق ببر، و تورها را برای صید ماهی در آب افکنید.» شمعون پاسخ داد: «استاد، همه شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم. اما چون تو می‌گویی، تورها را در آب خواهیم افکند». وقتی چنین کردند، آنقدر ماهی گرفتند که چیزی نمانده بود تورهایشان پاره شود! از این رو، از دوستان خود در قایق دیگر به اشاره خواستند تا به یاری‌شان آیند. آنها آمدند و هر دو قایق را آنقدر از ماهی پر کردند که چیزی نمانده بود در آب فرو روند. چون شمعون پطرس این را دید، به پاهای عیسی افتاد و گفت: «ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم!» چه خود و همراهانش از واقعه صید ماهی شگفت زده بودند. یعقوب و یوحنا، پسران زبدي، نیز که همکار شمعون بودند، همین حال را داشتند. عیسی به شمعون گفت: «مترس، از این پس مردم را صید خواهی کرد» پس آنها قایق‌های خود را به ساحل راندند و همه چیز را ترک گفته، از پی او روانه شدند» (لو ۵: ۱-۱۱).

- از اصل و نسب متی (ملقب به لاوی) اطلاع داریم و می‌دانیم که به خاطر سوء شهرتش نمی‌توانست بر خود ببالد:

چون عیسی آنجا را ترک می‌گفت، مردی را دید متی نام که در خراجگاه نشسته بود. به وی گفت: «از پی من بیا!» او برخاست و از پی وی روان شد. روزی عیسی در خانه متی بر سر سفره نشسته بود که بسیاری از خراجگیران و گناهکاران آمدند و با او و شاگردانش همسفره شدند. چون فریبیان این را دیدند، به شاگردان وی گفتند: «چرا استاد شما با خراجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟» چون عیسی این را شنید، گفت: «بیمارانند که به طبیب نیاز

دارند، نه تندرستان. بروید و مفهوم این کلام را درک کنید که «طالب رحمت، نه قربانی.» زیرا من برای دعوت پارسایان نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام تا گناهکاران را دعوت کنم». (مت ۹:۹-۱۳).

- از چگونگی شخصیت یهودا اطلاع داریم و می‌دانیم که از خزانه دار گروه بود. با وجودی که همه می‌دانستند او مرد امینی نیست، لیکن هیچگاه مسیح این مسئولیت را از وی نگرفت. تا آنجا که مسیح را به خاطر پول انکار کرد:

عیسی پس از آنکه این را گفت، در روح مضطرب شد و آشکارا اعلام داشت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.» شاگردان به یکدیگر نگرسته، در شگفت بودند که این را درباره‌ی که می‌گوید. یکی از شاگردان، که عیسی دوستش می‌داشت، نزدیک به سینه‌ی او تکیه زده بود. شمعون پطرس با اشاره از او خواست تا از عیسی بپرسد منظورش کیست. پس او کمی به عقب متمایل شد و بر سینه‌ی عیسی تکیه زد و پرسید: «سرور من، او کیست؟» عیسی پاسخ داد: «همان که این تکه نان را پس از فرو بردن در کاسه به او می‌دهم.» آنگاه تکه‌ای نان در کاسه فرو برد و آن را به یهودا پسر شمعون اسخریوطی داد. یهودا چون لقمه را گرفت، در دم شیطان به درون او رفت. آنگاه عیسی به او گفت: «آنچه در پی انجام آتی، زودتر به انجام رسان.» اما هیچ یک از کسانی که بر سفره نشسته بودند، منظور عیسی را دریافتند. بعضی گمان بردند که چون یهودا مسئول دخل و خرج است، عیسی به او می‌گوید که آنچه برای عید لازم است بخرد، یا آنکه چیزی به فقرا بدهد. پس از گرفتن لقمه، یهودا بی‌درنگ بیرون رفت. و شب بود. (یو ۱۳:۲۱-۳۰).

اما یهودای اسخریوطی، یکی از شاگردان عیسی، که بعدها او را تسلیم دشمن کرد، گفت: «چرا این عطر به سیصد دینار فروخته فروخته نشد، تا بهایش به فقرا داده شود؟» او این را نه از سر دلسوزی برای فقرا، بلکه از آن رو می‌گفت که دزد بود؛ او مسئول دخل و خرج بود از پولی که نزدش گذاشته می‌شد، می‌زدید. پس عیسی گفت: «او را به حال خود بگذارید! زیرا این عطر را برای روز دفن من نگاه داشته بود. فقیران را همیشه با خود دارید، اما مرا همیشه ندارید.» (یو ۱۲:۴-۶)

آنگاه یهودای اسخریوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت و گفت: به من چه خواهید داد اگر عیسی را به شما تسلیم کنم؟ پس آنان سی سکه نقره به وی پرداخت کردند. از آن هنگام، یهودا در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند. (مت ۲۶:۱۴-۱۶).

چون یهودا، تسلیم کننده‌ی او، دید که عیسی را محکوم کرده‌اند، که کرده خود پشیمان شد و سی سکه نقره را به سران کاهنان و مشایخ بازگردانید و گفت: «گناه کردم و باعث ریختن خون بی‌گناهی شدم.» اما آنان پاسخ دادند: «ما را چه؟ خود دانی!» آنگاه یهودا سکه‌ها را در معبد بر زمین ریخت و بیرون رفته، خود را حلق آویز کرد. (مت ۲۷:۳-۵)

- ما نیز می‌دانیم که شاگردان مسیح، در درک پیام وی جاهل بودند و اغلب اوقات خود را با مسائل ناچیز و افتخارات کاذب مشغول می‌داشتند. اما عیسی بیشتر به قدرت روح القدس اطمینان دارد تا به درک و دید انسانی:

هنگامی که عیسی تنها بود، آن دوازده تن و کسانی که گردش بودند، دربارهٔ مثل‌ها از او پرسیدند. به ایشان گفت: «راز پادشاهی خدا به شما عطا شده است، اما برای مردم بیرون، همه چیز به صورت مثل است: تا: «بنگرند، اما درک نکنند، بشنوند، اما نفهمند، مبادا بازگشت کنند و آمرزیده شوند!» آنگاه بدیشان گفت: «آیا این مثل را درک نمی‌کنید؟ پس چگونه مثل‌های دیگر را درک خواهید کرد؟». (مر ۴: ۱۰-۱۳)

سپس نزد ایشان به قایق برآمد و باد فرو نشست. ایشان بی‌اندازه شگفت‌زده شده بودند چرا که معجزه نان‌ها را درک نکرده بودند، بلکه دلشان سخت شده بود. (مر ۶: ۵۱-۵۲).

پس از آنکه جماعت را ترک گفت و به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند. گفت: «آیا شما نیز درک نمی‌کنید؟» (مر ۶: ۱۷-۱۸ الف).

اما شاگردان فراموش کرده بودند با خود نان بردارند، و در قایق بیش از یک نان نداشتند. عیسی به آنان هشدار داد و فرمود: «آگاه باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیر مایه هیروودیس دوری کنید.» اما شاگردان در میان خود گفتگو کرده، می‌گفتند: «از آن رو چنین گفت که با خود نان نداریم.» عیسی که این را دریافته بود، به آنها گفت: «چرا دربارهٔ اینکه نان ندارید با هم بحث می‌کنید؟ آیا هنوز نمی‌دانید و درک نمی‌کنید؟ آیا دل شما هنوز سخت است؟ آیا چشم دارید و نمی‌بینید و گوش دارید و نمی‌شنوید؟ و آیا به یاد ندارید؟ هنگامی که پنج نان را برای پنج هزار تن پاره کردم، چند سبد پر از تکه نان‌های باقی مانده جمع کردید؟» گفتند: «هفت زنبیل.» آنگاه عیسی بدیشان فرمود: «آیا هنوز درک نمی‌کنید؟» (مر ۸: ۱۴-۲۱)

آنگاه عیسی دربارهٔ این حقیقت به تعلیم دادن آنها آغاز کرد که لازم است پسر انسان زحمت بسیار ببندد و از سوی مشایخ و سران کاهنان و علمای دین رد شده، کشته شود و پس از سه روز برخیزد. چون عیسی این را آشکارا اعلام کرد، پطرس او را به کناری برد و شروع به سرزنش او کرد. اما عیسی روی برگردانیده، به شاگردان خود نگریست و پطرس را سرزنش کرد و گفت: «دور شو از من، ای شیطان! زیرا افکار تو انسانی است، نه الهی.» (مر ۸: ۳۱-۳۳).

آنها آن مکان را ترک کردند و از میان جلیل گذشتند. عیسی نمی‌خواست کسی بداند او کجاست، زیرا شاگردان خود را تعلیم می‌داد و در این باره بدیشان سخن می‌گفت که: «پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد و از او خواهند کشت. اما سه روز پس از کشته شدن، بر خواهد خاست.» ولی منظور او را دریافتند و می‌ترسیدند از او سؤال کنند. سپس به کفرناحوم آمدند. هنگامی که در خانه بودند، عیسی از شاگردان پرسید: «بین را دربارهٔ چه چیز بحث می‌کردید؟» ایشان خاموش ماندند، زیرا در راه در این باره بحث می‌کردند که کدام یک از آنها بزرگتر است. عیسی بنشست و آن دوازده تن را فرا خواند و گفت: «هر که می‌خواهد نخستین باشد، باید آخرین و خادم همه باشد.» سپس کودکی را برگرفته، در میان ایشان قرار داد و در آغوشش کشیده، به آنها گفت: «هر که چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است؛ و هر که مرا بپذیرد نه مرا، بلکه فرستنده مرا پذیرفته است.» (مر ۹: ۳۰-۳۷).

یعقوب و یوحنا پسران زبدي نزد او آمدند و گفتند: «استاد، تقاضا داریم آنچه از تو می‌خواهیم، برایمان به جای آوری!» بدیشان گفت: «چه می‌خواهید برایتان بکنم؟» گفتند: «عطا فرما که در جلال تو، یکی بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ تو بنشینیم.» عیسی به آنها فرمود: «شما نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از جامی که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، بگیرید؟» گفتند: «آری، می‌توانیم.» عیسی فرمود: «شکی نیست که از جامی که من می‌نوشم خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، خواهید گرفت. اما بدانید که نشستن بر جانب راست و چپ من، در اختیار من نیست تا آن را به کسی ببخشم این جایگاه از آن کسانی است که برایشان فراهم شده است.» چون ده شاگرد دیگر از این امر آگاه شدند، بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند. عیسی ایشان را فراخواند و گفت: «شما می‌دانید آنان که حاکمان دیگر قوم‌ها شمرده می‌شوند برایشان سروری می‌کنند و بزرگانشان برایشان فرمان می‌رانند. اما در میان شما چنین نباشد. هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود. و هر که می‌خواهد در میان شما اول باشد، باید غلام همه گردد. چنان که پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی به عوض بسیاری بدهد.» (مر ۱۰: ۳۵-۴۵).

این چیزها را زمانی به شما گفتم که هنوز با شما هستم. اما آن مدافع، یعنی روح القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هر آنچه من به شما گفتم به یادتان خواهد آورد. (یو ۱۴: ۲۵-۲۶).

بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، اما اکنون یارای شنیدنش را ندارید. اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت. (یو ۱۶: ۱۲-۱۳).

- عیسی نه تنها از محدودیت‌های رسولان شکایتی نداشت بلکه بشارت انجیل را به آنان واگذار کرد و به آنها سفارش نمود که از راه‌های فریبنده انسانی مانند کسب مال از مردم و دوراندیشی برای پیشآمدهای زندگی اجتناب کرده از بحث و گفتگو با علمای این دنیا بپرهیزند.

هیچ طلا یا نقره یا مس در کمربندهایتان با خود نبرید. و برای سفر، کوله بار یا پیراهن اضافی یا کفش یا چوبدستی برندارید زیرا کارگر مستحق مایحتاج خویش است. (مت ۱۰: ۹-۱۰).

از مردم برحذر باشید. آنان شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه‌های خود تازیانه خواهند زد. به خاطر من شما را نزد والیان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و در میان قوم‌های جهان شهادت دهید. اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید. در آن زمان آنچه باید بگویید به شما عطا خواهد شد. زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شماست که به زبان شما سخن خواهد گفت. (مت ۱۷: ۱۰-۲۰).

عنوان يك مسكين

پی بردن به اینکه طبقه مرفه اجتماع چگونه به عیسی می نگریستند آسان است و اگر با این دید متون قبلی را دوباره مرور کنیم درمی یابیم که از بدو تولد، عیسی نمی توانست از نامی پراوازه برخوردار باشد زیرا: در روستایی گمنام و در خانواده کارگری دیده به جهان گشود و مسلماً این چنین خانواده ای قادر به تعلیم و تربیت او بسان خانواده های مرفه نبود و مانند خانه بدوشی به نظر می آمد که جایی در اجتماع نداشت. از همه مهمتر معاشرت وی بسیار عجیب به نظر می رسد: او با گناهکاران گرد آمده و غذا می خورد و از زنان گناهکار دفاع می کند و با مردمان غیریهودی و ناپاک در تماس بود بنابراین، نباید تعجب کرد از اینکه افراد مرفه با چشم حقارت به او می نگریستند و وی را محکوم و مطرود می پنداشتند.

- سرانجام مسیح را به مانند یک قاتل، محکوم کرده و به صلیب کشیدند: چون به مکانی که مجسمه نام داشت رسیدند، او را با آن دو جنایتکار بر صلیب کردند، یکی را در سمت راست او و دیگری را در سمت چپ. (لو ۲۳:۳۳)

پیام يك مسكين

- عیسی در تعالیم خود چندین بار پیام انبیاء را با تأکید یادآوری می کند: باید بین پرستش خداوند و پرستش مال و دارایی یکی را انتخاب کرد:

هیچ کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سر سپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی توانید هم بنده خدا باشید هم بنده پول. (مت ۶:۲۴-۲۵).

چون مردم از بسیاری شهرها به دیدن عیسی می آمدند و جمعیتی انبوه گرد آمد، او این مثل را آورد: «روزی برزگری برای پاشیدن بذر خود بیرون رفت. چون بذر می پاشید، برخی در راه افتاد و لگدمال شد و پرندگان آسمان آنها را خوردند. برخی دیگر در زمین سنگلاخ افتاد و چون رویید، خشک شد، چرا که رطوبتی نداشت. برخی نیز میان خارها افتاد و خارها با بذرها نمود کرده آنها را خفه کرد. اما برخی از بذرها در زمین نیکو افتاد و نمو کرد و صد چندان بار آورد» چون این را گفت ندا در داد: «هر که گوش شنوا دارد بشنود!»... «معنی مثل این است: بذر، کلام خداست. بذرهایی که در راه می افتد، کسانی هستند که کلام را می شنوند، اما ابلیس می آید و آن را از دلشان می رباید، تا نتوانند ایمان آورند و نجات یابند. بذرهایی که بر زمین سنگلاخ می افتد کسانی هستند که چون کلام را می شنوند، آن را با شادی می پذیرند، اما ریشه نمی دوانند. اینها اندک زمانی ایمان دارند،

اما به هنگام آزمایش، ایمان خود را از دست می دهند. بذرهایی که در میان خارها می افتد، کسانی هستند که می شنوند، اما نگرانی ها، ثروت و لذات زندگی آنها را خفه می کند و به ثمر نمی رسند. اما بذرهایی که بر زمین نیکو می افتد، کسانی هستند که کلام را با دلی پاک و نیکو می شنوند و آن را نگاه داشته، پایدار می مانند و ثمر می آورند. (لو ۸: ۴-۸، ۱۱-۱۵).

- عیسی، به همگی یادآور می شود انسان باید بداند که چگونه انتخاب می کند و ایماندار واقعی نمی تواند بیشتر از یک هدف برتر داشته باشد. البته شاگردانش را در انتخاب آزاد می گذارد لیکن به کسانی که مصمم به پیروی از او هستند توصیه می کند که از همه چیز چشم ببوشند تا بتوانند او را پیروی کنند:

عیسی پاسخ داد: «اگر می خواهی کامل شوی، برو و آنچه داری بفروش و بهایش را به تنگدستان بده که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن» (مت ۱۹: ۲۱).

در راه، شخصی به عیسی گفت: «هر جا بروی، تو را پیروی خواهم کرد.» عیسی پاسخ داد: «روباهان را لانه هاست و مرغان هوا را آشیانه ها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» عیسی به شخصی دیگر گفت: «مرا پیروی کن» اما او پاسخ داد: «سرورم، نخست رخصت ده تا بروم و پدر خود را به خاک بسپارم.» عیسی به او گفت: «بگذار مردگان، مردگان خود را به خاک بسپارند؛ تو برو و به پادشاهی خدا موعظه کن» دیگری گفت: «سرورم، تو را پیروی خواهم کرد، اما نخست رخصت ده تا بازگردم و اهل خانه خود را وداع گویم» عیسی در پاسخ گفت: «کسی که دست به شخم زنی ببرد و به عقب بنگرد شایسته پادشاهی خدا نباشد.» (لو ۹: ۵۷-۶۲)

- اما هر کس بپذیرد که برای پیروی از عیسی و باید همه چیز را ترک و انکار کند، سرمایه ای بس غنی تر و عمیق تر بدست می آورد که کسی قادر نیست آن را از آن خویش سازد: چون عیسی از کناره دریای جلیل می گذشت، شمعون و برادرش آندریاس را دید که تور به دریا می افکندند، زیرا ماهیگیر بودند. به آنان گفت: «از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت» آنها بی درنگ تورهای خود را وانهادند و از پی او روانه شدند. چون کمی بیشتر رفت، یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که در قایقی تورهای خود را آماده می کردند. بی رنگ ایشان را فرا خواند. پس آنان پدر خود زبدي را با کارگران در قایق ترک گفتند و از پی او روانه شدند. (مر ۱۶: ۲۰)

پطرس گفت: «ما که خانه و کاشانه خود را ترک گفتیم تا از تو پیروی کنیم!» عیسی به ایشان گفت: «آمین، به شما می گویم، کسی نیست که خانه یا زن یا برادران یا والدین یا فرزندان را به خاطر پادشاهی خدا ترک کند، و در همین عصر چند برابر به دست نیاورد، و در عصر آینده نیز از حیات جاویدان بهره مند نگردد.» (لو ۱۸: ۲۸-۳۰)

آنگاه عیسی خطاب به شاگردان خود گفت: «پس به شما می گویم، نگران زندگی خود مباشید که چه بخورید، و نه نگران بدن خود که چه بپوشید. زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر است. کلاغ ها را بنگرید: نه می کارند و نه می دروند، نه کاهدان دارند و نه انبار، با این همه خدا به آنها

روزی می دهد. و شما چقدر با ارزش تر از پرندگانید! کیست از شما که بتواند با نگرانی، ذراعی بر قامت خود بیفزاید؟ پس، اگر از انجام چنین کار کوچکی ناتوانید، از چه سبب نگران مابقی هستید؟ سوسن ها را بنگرید که چگونه نمود می کنند، نه زحمت می کشند و نه می رینند، به شما می گویم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می شود، چنین می پوشاند، چقدر بیشتر شما را، ای سست ایمانان! پس در پی این مباحث که چه بخورید یا چه بنوشید؛ نگران اینها مباحث نیست. زیرا اقوام خداشناس این دنیا در پی این گونه چیزهایند، اما پدر شما می داند که به این همه نیاز دارید. بلکه شما، در پی پادشاهی او باشید، که همه اینها نیز به شما داده خواهد شد. ای گله کوچک، ترسان مباحث، زیرا خشنودی پدر شما این است که پادشاهی را به شما عطا کند. آنچه دارید بفروشید و به فقرا بدهید، برای خود کیسه هایی فراهم کنید که پوسیده نشود، و گنجی پایان ناپذیر در آسمان ببندوزید، جایی که نه دزد آید و نه بید زیان رساند. زیرا هر جا گنج شماست، دلتان نیز آنجا خواهد بود. (لو ۱۲: ۱۳-۳۴).

سپس از آنها پرسید: «آیا زمانی که شما را بدون کیسه پول و توشه دان و کفش گسیل داشتم، به چیزی محتاج شدید؟» پاسخ دادند: «نه، به هیچ چیز». (لو ۲۲: ۳۵).

- تعالیم عیسی، بر علیه آداب و رسوم مردمان این دنیا می باشد، و در قرون گذشته و حال او را به خاطر این تعالیم استهزاء می نمایند:

فریسیان پولدوست با شنیدن این سخنان، عیسی را به ریشخند گرفتند. به آنها گفت: «شما آن کسانی که خویش را به مردم پارسا می نمایید، اما خدا از دلتان آگاه است. آنچه مردم ارج بسیارش نهند، در نظر خدا ناپسند است! (لو ۱۶: ۱۴-۱۵).

- عیسی، با وجود تمام این مخالفت ها و تضاد فکری، فقر و تهیدستی را تأکید می کرد چون او آگاه بود که تنگدستی راه فروتنی و خدمت و سپاسگزاری را در قلب شاگردانش هموار می سازد:

چون عیسی دید میهمانان چگونه صدر مجلس را برای خود اختیار می کنند، این مثل را برایشان آورد، «چون کسی تو را به مجلس عروسی دعوت کند، بر صدر مجلس بنشین، زیرا شاید کسی سرشناس تر از تو دعوت شده باشد. در آن صورت میزبانی که هر دوی شما را دعوت کرده است، خواهد آمد و به تو خواهد گفت: «جایت را به این شخص بده. ناگزیر با سرافکنندگی پایین مجلس خواهی نشست. بلکه هر گاه کسی میهمانت کند، برو و در پایین ترین جای مجلس بنشین، تا چون میزبان آید، تو را گوید: «دوست من، بفرما جای بالاتری بنشین» آنگاه نزد دیگر میهمانان سرافراز خواهی شد. زیرا هر که خود را بزرگ سازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرافراز خواهید گردید.»

سپس عیسی به میزبانش گفت: «چون ضیافت ناهار یا شام می دهی، دوستان و برادران و خویشان و همسایگان ثروتمند خویش را دعوت مکن، زیرا آنان نیز تو را دعوت خواهند کرد و بدین سان عوض خواهی یافت. پس چون میهمانی می دهی، فقیران و معلولان و لنگان و کوران را دعوت کن که مبارک

خواهی بود؛ زیر آنان را چیزی نیست که در عوض به تو بدهند، و پاداش خود را در قیامت پارسایان خواهی یافت». (لو ۱۴:۷-۱۴)

... زیرا هر که خود را برافرازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرافراز خواهد گردید. (لو ۱۴:۱۸ ب).

عیسی به اطراف نگریست و ثروتمندانی را دید که هدایای خود را در صندوق بیت المال معبد می انداختند. در آن میان بیوه زنی فقیر را نیز دید که دو سکه ناچیز مسی در صندوق انداخت. عیسی گفت: «به راستی به شما می گویم، این بیوه زن فقیر از همه آنان بیشتر داد. زیرا آنان جملگی از فزونی دارایی خویش دادند، اما این زن در تنگدستی خود، تمامی روزی خویش را داد». (لو ۲۱:۱-۴).

مریم در پاسخ گفت: «جان من خداوند را می ستایید و روحم در نجات دهنده ام خدا، به وجد می آید، زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکنده است. زین پس، همه نسل ها خجسته ام خواهند خواند، او به بازوی خود، نیرومندان عمل کرده و آنان را که در اندیشه های دل خود متکبرند، پراکنده ساخته است؛ فرمانروایان را از تخت به زیر کشیده و فروتنان را سرافراز کرده است؛ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر کرده اما دولتمندان را تهی دست روانه ساخته است. (لو ۱:۴۶-۴۸، ۵۱-۵۳).

چگونه می توانید ایمان آورید در حالی که جلال از یکدیگر می پذیرید، اما در پی جلالی که از خدای یکتا باشد، نیستید؟ (یو ۵:۴۴).

قلب يك مسكين

رسولان، اتفاقاتی را که شاهد آن بودند بازگو کردند و در موعظه های خود، مبنی بر فقر مسیح مانند تنگدستی، نوع معاشرت و گمنامی وی تأکید بسیار نمودند. اما بر آنچه که آنها شهادت دادند مفهوم فقر مسیح بود که تحت رهبری روح القدس و کلام مسیح ایمان داران قادرند به معنای عمیق آن پی ببرند. برای رسولان فقر مسیح به منزله طبقات اجتماعی و محدودیت شرایط زندگی وی نیست، بلکه سرچشمه این فقر از جای دیگری است. برای روشنی مطلب متن نسبتاً مشکل انجیل که درباره تجربه مسیح در بیابان روایت شده مطالعه می کنیم:

آنگاه روح، عیسی را به بیابان هدایت کرد تا ابلیس وسوسه اش کند. او چهل شبانه روز را در روزه سپری کرد و پس از آن گرسنه شد. آنگاه وسوسه گر نزدش آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگ ها بگو نان شوند!» عیسی در پاسخ گفت: «نوشته شده است که: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» سپس ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر فراز معبد قرار داد و گفت: «اگر پسر خدایی، خود را به زیر افکن، زیرا نوشته شده است: «درباره تو به فرشتگان خود فرمان خواهد داد و آنها تو را در دست هایش خواهند گرفت، مبادا پایت به سنگی

برخورد «عیسی به او پاسخ داد: «این نیز نوشته شده که خداوند خدای خود را میازما.» دیگر بار ابلیس او را بر فراز کوهی بس بلند برد و همه حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد و گفت: «اگر در برابرم به خاک افتی و پرستم کنی، این همه را به تو خواهم بخشید» عیسی به او گفت: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است: خداوند خدای خود را بیست و تنها او را خدمت کن.» (مت ۴: ۱-۱۰).

متنی که ملاحظه کردید روشنگر آغاز رسالت مسیح است یعنی بعد از تعمیدی که از یحیی تعمید دهنده گرفت. یادآور می‌شویم که آخرین آیه مربوط به مراسم تعمید مسیح چنین است:

سپس ندایی از آسمان در رسید که «این است پسر محبوب که از او خوشنوم.» (مت ۳: ۱۷)

آنچه که در مورد تجربه مسیح بیان شده به ما کمک می‌کند تا در این مرحله مفهوم واقعی آخرین جمله مراسم تعمید مسیح را دریابیم و وارد سطح عمیق روحانی گردیم و با زندگی درونی و روحانی مسیح آشنا شویم.

با مطالعه دقیق این متن در می‌یابیم که مؤلفین انجیل، با روایت تجربه مسیح، نمایانگر وضعیت و تجربه قوم خداوند نیز هستند: از مصر نجات یافتند و با محرومیت و فقر در حالی که چشم نگران آینده بود به هنگام راه پیمای در قلب صحرای سینا به این حقیقت پی بردند که خداوند از آنها می‌خواهد به او متکی و ایمان داشته باشند تا قادر به درک مفهوم محبت وی گردند. در این تجربه‌های بیابانی، وسوسه بر قوم خداوند چیره گشت و لیکن مسیح بر این وسوسه‌ها پیروز گردید. انجیل بر ما آشکار می‌سازد که چگونه مسیح تمام تجربیات قوم اسرائیل و بشر را در زندگی خود پیاده کرد و به سختی و در بدری و ناامنی را تحمل کرد با توجه به این تجربه درمی‌یابیم که انسان، گناهکار است، اما مسیح ناجی بشریت می‌باشد. قبل از مطالعه هر یک از سه قسمت تجربه‌های مسیح به مقدمه توجه کنید:

آنگاه روح، عیسی را به بیابان هدایت کرد تا ابلیس وسوسه اش کند. او چهل شبانه روز را در روزه سپری کرد و پس از آن گرسنه شد. (مت ۴: ۱-۲).

- می‌بینیم که این مقدمه بسان متنی است که در مورد آزمایش قوم خداوند نوشته شده است: به یادآور تمامی راه را که یهوه خدایت تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته بیازماید و آنچه را که در دل توست بداند که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه. و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و منا را به تو خوراند که نه تو آن را می‌دانستی و نه پدرانت می‌دانستند تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می‌کند (تث ۸: ۲-۱۳ الف).

اگرچه ما این تجربیات خانه به دوشی بیابانی را نداریم اما می‌توانیم در اثنای زندگی روزمره خود به واقعیت و چگونگی آن پی ببریم. بیابان، مکانی است که در آن سرگردانی و

سرگشتگی نصیب بشر می‌ود ولی ما شهرنشینان در اندیشه بنای ساختمان‌های محکم و با استقامت می‌باشیم. بیابان، محلی است ناامن که تشنگی و گرسنگی بر آن چیره شده است. در صورتی که ما آذوقه فردای خود را در یخچال ذخیره می‌کنیم. بیابان برتری‌هایی نیز دارد: جایی است که سکوتش شکسته نمی‌شود. افقش در بی‌نهایت است. در بیابان دستگیری و همکاری است زیرا اگر انسانی از کاروان بر جای ماند مرگ وی قطعی است. سرانجام فقر و تهیدیستی که این خانه بدوشان در بیابان برای خود حاصل کرده‌اند آنها را وادار کرده است که فقط و فقط به خداوند یکتا دست نیاز دراز کنند و فردای خود را به دست پر توانای او بسپارند. بنابراین، بیابان محل آزمایش انسان است و همچنین مکان درک محبت الهی.

خداوند می‌گوید که در آن روز مرا ایشی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت (هو ۱۶:۲).

اگر اضطراب‌های زندگی روزانه را کنار بگذاریم و از سؤالات واقعی که پیش می‌آیند فرار نکنیم پی خواهیم برد که زندگی ما کویری است و یا به عبارت دیگر نارضایی‌های عمیقی در درون ما نهفته است و فضای خالی در زندگی مشاهده می‌کنیم که در همین خلاء خداوند می‌تواند با قلب ما سخن گوید.

- در اولین تجربه مسیح، طمع و تمایل بشر به سوی مادیان بر ما آشکار می‌شود: او چهل شبانه روز را در روزه سپری کرد و پس از آن گرسنه شد. آنگاه وسوسه‌گر نزدش آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگ‌ها بگو نان شوند!» (مت ۴:۳-۲).

این تجربه به ما می‌آموزد که تمایل به اندوختن ثروت بی‌کران برای ارضاء نارضایتی‌هایی است که در عمق وجود ما نهفته است و اشتیاق به آسایش برای به دست آوردن آرامشی است که ما فاقد آنیم. حرص و آز به طعام، روشنگر نیازهای فراوان روحی است، بسان عبرانیان در بیابان:

پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده به صحرای سینا که در میان ایلیم و سیناست در روز پانزدهم از ماه دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر رسیدند. و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم وقتی که نزد دیگ‌های گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آورد تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من نان از آسمان برای شما بارانم و قوم رفته کفایت هر روز را در روزش گیرند تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می‌کنند یا نه و واقع خواهد شد در روز ششم که چون آنچه را که آورده باشند درست نایند همانا دو چندان آن خواهد بود که هر روز بر می‌چیدند.»

موسی و هارون به همهٔ بنی اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده اید شنیده است و ما چیستیم که بر ما شکایت می‌کنید؟» موسی گفت: «این خواهد بود چون خداوند شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید و بامداد نان تا سیر شوید زیرا خداوند شکایت‌های شما را که بر وی کرده اید شنیده است: ما چیستیم؟ بر ما نی بلکه بر خداوند شکایت نموده اید.» موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیایید زیرا که شکایت‌های شما را شنیده است» و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت به سوی صحرا نگرستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد. و خداوند موسی را خطاب کرده گفت:

«شکایت‌های بنی اسرائیل را شنیده‌ام، پس ایشان را خطاب کرده بگو در عصر گوشت خواهید خورد و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.» و واقع شد که در عصر سلوی لم برآمده لشکرگاه را پوشانیدند و بامدادان شنبم گرداگرد اردو نشست. چون شبمی که نشسته بود برخاست اینک بر روی صحرا چیزی دقیق مدور و خرد مثل ژاله بر زمین بود و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که: این منا است زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به شما می‌دهد تا بخورید. این است امری که خداوند فرموده است که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد یعنی یک عومرلم برای هر نفر به حسب شمارهٔ نفوس خویش هر شخص برای کسانی که در خیمهٔ او باشند بگیرد.»

پس بنی اسرائیل چنین کردند. بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند اما چون بر عومرل پیمودند آنکه زیاد برچیده بود زیاد نداشت و آنکه کم برچیده بود کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود.

موسی بدیشان گفت: «زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.» لکن به موسی گوش ندادند بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند و کرم‌ها به هم رسانیده متعفن گردید و موسی بدیشان خشمناک شد و هر صبح هر کس به قدر خوراک خود برمی‌چید و چون آفتاب گرم می‌شد می‌گذاخت. (خروج ۱۶:۱-۲۱).

گروه مختلف که در میان ایشان بودند شهوت پرست شدند و بنی اسرائیل باز گریان شده گفتند کیست که ما را گوشت بخوراند. ماهی را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیار و خربزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می‌آوریم و الان جان ما خشک شده و چیزی نیست و غیر از این من در نظر ما هیچ نمی‌آید. (اعداد ۱۱:۴-۶).

لیکن عیسی می‌داند که غذای واقعی کجاست غذایی که بتواند قلب بشر را لبریز گرداند. یعنی انسانی که تهیدستی را در برابر خداوند می‌پذیرد. عیسی در جواب گفت: نوشته شده است: عیسی در پاسخ گفت: نوشته شده است که: انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر شود. به هر حال، عیسی در سرتاسر زندگی خود این پیام را به عناوین مختلف تکرار می‌کند: عیسی به ایشان گفت: خوراک من این است که ارادهٔ فرستندهٔ خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم. (یو ۴:۳۴).

دومین تجربه عیسی بر ما آشکار می‌سازد که ما تا چه حدی پای بند شهرت و پیشرفت ظاهری خود در برابر چشمان دیگران هستیم و سرانجام گرایش وافری به گم‌کردن خداوند در خدمت خود برای حفظ شهرت انسانی می‌باشیم:

سپس ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر فراز معبد قرار داد و گفت: «اگر پسر خدایی، خود را به زیر افکن، زیرا نوشته شده است: درباره تو به فرشتگان خود فرمان خواهد داد و آنها تو را بر دست‌هایشان خواهند گرفت مبادا پایت به سنگی برخورد. (مت ۴: ۵-۶).

مسیح تا مرگ بر روی صلیب هیچ‌گاه از این گونه تجربه‌ها مصون نماند: رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگوییان می‌گفتند: «ای تو که می‌خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را باز بسازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدایی از صلیب فرود بیا! «سران کاهنان و علمای دین و مشایخ نیز استهزایش کرده، می‌گفتند: «دیگران را نجات داد، اما خود را نمی‌تواند نجات دهد! اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان آوریم او به خدا توکل دارد؛ پس اگر خدا دوستش می‌دارد اکنون او را نجات دهد، زیرا ادعا می‌کرد پسر خداست!» آن دو راهزن نیز که با وی بر صلیب شده بودند به همین سان به او اهانت می‌کردند». (مت ۲۷: ۳۹-۴۴)

اما مسیح به عنوان یک خدمتگزار از اقتدار خود که مافوق قدرت بشر است استفاده شخص نمی‌کند تا مبادا دیگران را وادار به تحسین و ستایش خود گرداند، بلکه فقط برای نجات ما از آن استفاده می‌کند. به طور کلی، مسیح هیچ‌گاه سعی ندارد که با قدرت استثنایی خود، خداوند را وادار به دخالت در نجات و کمک خود گرداند:

عیسی به او پاسخ داد: «این نیز نوشته شده که، خداوند خدای خود را میازما». (مت ۴: ۷).

عیسی هرگز در پی کسب شهرت، کوشا نبود:

جلال از انسان‌ها نمی‌پذیرم. (یو ۵: ۴۱)

من در پی جلال خود نیستم. ولی کسی هست که در پی آن است، و داوری با اوست. (یو ۸: ۵۰).

آن که از خود می‌گوید، در پی جلال خویشتن است، اما آن که خواهان جلال فرستنده خویش است، راستگوست و در او هیچ ناراستی نیست. (یو ۷: ۱۸).

اما بشر از هیچ کاری برای کسب شهرت دریغ ندارد ... اینجاست که مسیح از ما

سؤال می‌کند:

چگونه می‌توانید ایمان آورید در حالی که جلال از یکدیگر می‌پذیرید، ما در پی جلالی که از خدای یکتا باشد، نیستید؟ (یو ۵: ۴۴).

با تجربه سوم مسیح به خوبی آشناییم: این تجربه مسیح به خوبی ثابت می‌کند که انسان

تا چه حدی طالب تسلط بر دیگران و خواستار نابودی مستضعفین است: دیگر بار ابلیس او را بر فراز کوهی بس بلند برد و همه حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد و گفت: «اگر در برابرم به خاک افتی و پرستم کنی، این همه را به تو خواهم بخشید». (مت ۴: ۸-۹).

مسئله‌ای که در اینجا مطرح است نوع وسیله‌ای است که ما برای رسیدن به پیروزی بر می‌گزینیم و مسیح برای به انجام رساندن رسالت خویش انتخاب می‌کند: آیا باید توسط قدرت شاهزاده دنیای فانی یعنی به وسیله ظلم و غرور و تکبر به هدف رسید (ر. ک یو ۱۲: ۳۱) یا توسط قدرت الهی که سرنوشت خود را بدست او می‌سپاریم؟ آیا مگر مسیح همان مسیح «فروتن و مهربان» نیست که به خاطر «اعلام مژده شادی بخش به مسکینان» (ر. ک مت ۵: ۳) به این دنیا آمد. یا پادشاه پیروز و پر قدرت است که از برای رهایی فلسطین از بند اسارت رومیان به جهان قدم نهاد و توسط جنگ مقدس تسلط قوم خداوند را بر ملل دیگر فراهم کرد؟ شاگردان نیز مانند توده مردم انتظار داشتند که عیسی همان مسیح قدرتمند و پیروز باشد. بارها آنها نماینده ابلیس می‌شدند و بر وسوسه‌های مسیح که در سراسر زندگی وی موجود بود، می‌افزودند:

در همان حال که آنان به این سخنان گوش فرا می‌دادند، عیسی در ادامه سخن مثلی آورد، زیرا نزدیک اورشلیم بود و مردم گمان می‌کردند پادشاهی خدا در همان زمان ظهور خواهد کرد. (لو ۱۹: ۱۱).

عیسی چون دریافت که قصد دارند او را برگرفته، به زور پادشاه کند، آنجا را ترک گفت و بار دیگر تنها به کوه رفت. (یو ۶: ۱۵).

پس چون گرد هم آمده بودند، از او پرسیدند: «خداوند، آیا در این زمان است که پادشاهی را به اسرائیل باز خواهی گردانید؟» (اع ۱: ۶).

از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوم برخیزد. پطرس او را به کناری برد و سرزنش کنان گفت: «دور از تو، سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود.» عیسی روی برگردانیده به او گفت: «دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی» (مت ۱۶: ۲۱-۲۳).

عیسی به وی گفت: «ای رفیق، کار خود را انجام بده.» آنگاه آن افراد پیش آمده، بر سر عیسی ریختند و او را گرفتار کردند. در این هنگام، یکی از همراهان عیسی دست به شمشیر برده آن را برکشید و ضربه‌ای به خدمتکار کاهن اعظم زد و گوشش را برید. اما عیسی به او فرمود: شمشیر خود در نیام کن، زیرا هر که شمشیر کشد، به شمشیر نیز کشته شود. اما این همه رخ داد تا پیشگویی‌های پیامبران تحقق یابد. آنگاه همه شاگردان ترکش کرده گریختند. (مت ۲۶: ۵۰-۵۲، ۵۶)

جواب مسیح در مقابل این آزمایش این است که او منکر می شود که خود، محور اصلی زندگی خویش باشد: هیچ بتی به خصوص بت غرور قادر نیست قلب مسیح را معطوف به خود کند زیرا مسیح تماماً خود را به پدر واگذار می کند: عیسی به او گفت: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است: «خداوند، خدای خود را بپرست و تنها او را خدمت کن». (مت ۴:۱۰)

اگر طرز زندگی عیسی را به یاد داشته باشیم، در می یابیم که فقر زندگی او بیان کننده اطمینان کامل وی به پدر است و نیز محدودیت معاشرت وی نشانه رابطه بی نظیر و برتر او با پدر می باشد در نتیجه همه فقرا فرزند خواندگان پدر هستند و در این نوع ارتباط سهیم می باشند. مسیح در سراسر زندگی خود هیچگاه به اسم و شهرت خویش اعتناء نکرد و دلیل این بی اعتنائی اطمینان کامل وی به تنها داور حق، یعنی خداوند می باشد. سرانجام فقر مسیح بیانگر رسالت واقعی اوست: یعنی بنده ای که خود را به طور کامل به پدر واگذار کرده است. مسکین واقعی عیسی است، فرزند محبوب پدر. من و پدر یکی هستیم... پدر در من است و من در پدر (یو ۱۰:۳۰، ۳۸ب).

این اتحاد، تنها گنجینه مسیح می باشد، زیرا از هر گنجی که در این دنیا وجود دارد صرف نظر کرده است. در برابر این کلام پسر که می گوید: «من و پدر یکی هستیم.» قدرتمندان انقلاب کرده سعی دارند مسیح را دستگیر کنند، لیکن او می گریزد: اما اگر به جا می آورم، حتی اگر کلام را باور نمی کنید دست کم به آن کارها ایمان آورید تا بدانید و باور داشته باشید که پدر در من است و من در پدر آنگاه دیگر بار خواستند گرفتارش کنند، اما از دست ایشان به در شد. (یو ۱۰:۳۸-۳۹)

این گفتار عیسی، دلیل محکومیت وی نیست زیرا معجزاتی که انجام داد به خوبی ثابت می کنند که او فرزند محبوب پدر است. محکومیت مسیح به خاطر درهم شکستن تمام بت های کاذبی است که برای ما از اهمیت خاصی برخوردارند لیکن باید دید که چه کسانی او را محکوم کردند؟ محکوم کنندگان مسیح افراد بت پرستی بودند که از این بت ها برای شهرت و مقام و نفوذ بدست آوردن استفاده می کردند. حال ببینیم در چه موقعیتی قدرتمندان دست به چنین دسیسه ای زدند؟ این دسیسه دقیقاً هنگامی به وقوع پیوست که عیسی با زنده کردن ایلعازر حقیقت کلام خود را ثابت کرد. پس سران کاهنان و فریسیان به مشورت نشسته، گفتند: «چه کنیم؟ آیات بسیار از این مرد به ظهور می رسد. اگر بگذاریم همچنان پیش رود، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان آمده، این مکان و این قوم را از دست ما خواهند ستاند.» اما یکی از آنها، قیافا نام، که در آن سال کاهن اعظم بود، به دیگران گفت: «شما هیچ نمی دانید و نمی اندیشید که صلاحتان در این است که یک تن برای قوم بمیرد تا آنکه همه قوم نابود شوند». (یو ۱۱:۴۷-۵۰)

مکان مقدس، یعنی معبد اورشلیم که نشانه حضور خداوند در میان قوم خود بود و ملت، نشانه قوم برگزیده بود که خداوند آنان را برگزید و از مصر رهایی داده با آنها عهد بسته بود. آیا این دسیسه شوم قتل عیسی برای رهایی قوم و مکان مقدس لازم بود؟ یا اینکه سران و قدرتمندان به این دسیسه شوم نیاز داشتند تا بتوانند قدرت و برتری خود را که با وجود مسیح در معرض خطر افتاده بود، حفظ کنند.

حماقت يك مسكين

الف: دسیسه ثروتمندان

دیدیم که چگونه انجیل یوحنا مسئولین مرگ مسیح را معرفی کرد: آنان کاهنان بزرگ قوم بودند و به مسیح که در میان ملت محبوبیت داشت حسادت می ورزیدند و همین طور فریسیان که مورد احترام مردم بودند، زیرا در ظاهر پاک و معصوم به نظر می رسیدند. این معتقدان به نام، نگران معبد که نشانه حضور خداوند و نیز نگران قوم برگزیده خداوند نبودند. بلکه آنها مصمم بودند که مسیح را بکشند بدون اینکه بتوانند اتهام اساسی به او وارد سازند.

انجیل متی به یک نکته بسیار اسایا اشاره می کند: سران و قدرتمندان از توده مردم هراسانند و سعی دارند برای جلوگیری از آنها دسیسه ای پیاده کنند.

می دانید که دو روز دیگر، عید پسخ فرا می رسد و پسرانسان را تسلیم خواهند کرد تا مصلوب شود. پس سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ کاهن اعظم که قیافا نام داشت، گرد آمدند و شور کردند که چگونه با حيله عیسی را دستگیر کنند و به قتل رسانند. ولی می گفتند: «نه در ایام عید، مبادا مردم شورش کنند». (مت ۲۶:۲-۵)

بخت به یاری آنها می شتابد و توسط یکی از شاگردان که پول پرست است به هدف خود می رسند زیرا وی به نزد ایشان آمده و ارزش خیانتش را ارزیابی می کند.

آنگاه یهودای اسخریوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت و گفت: «به من چه خواهید داد اگر عیسی را به شما تسلیم کنم؟» پس آنان سه سکه نقره به وی پرداخت کردند. از آن هنگام، یهودا در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند. (مت ۲۶:۱۴-۱۶)

با وجودی که قدرتمندان با احتیاط قدم برداشتند و در شب و به طور پنهانی مسیح را دستگیر نمودند ولی عیسی زیرکی کاهنان را به رخ آنها کشید:

عیسی همچنان سخن می گفت که یهودا، یکی از آن دوازده تن، همراه با گروه بزرگی مسلح به چماق و

شمشیر، از سوی سران کاهنان و مشایخ قوم، از را رسیدند. تسلیم کننده او به همراهان خود علامتی داده و گفت بود: «آن کس را که ببوسم، همان است؛ او را بگیرید» پس بی درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «سلام، استاد!» و او را بوسید. عیسی به وی گفت: «ای رفیق، کار خود را انجام بده» آنگاه آن افراد پیش آمده، بر سر عیسی ریختند و او را گرفتار کردند. اما این همه رخ داد تا پیشگویی های پیامبران تحقق یابد. آنگاه همه شاگردان ترکش کرده گریختند. (مت ۲۶:۴۷-۵۰، ۵۶).

بعد از دستگیری، عیسی را برای محاکمه به دادگاه بزرگ کشاندند ما داوری آنها پوچ و بی معنی بود، زیرا که از پیش حکم قتل او را صادر کرده بودند: آنها که عیسی را گرفتار کرده بودند، او را نزد قیافا، کاهن اعظم بردند. در آنجا علمای دین و مشایخ جمع بودند. سران کاهنان و تمامی اهل شورا در پی یافتن دلایل و شواهدی نادرست علیه عیسی بودند تا او را بکشند، اما هر چند شاهدان دروغین بسیاری پش آمدند، چنین چیزی یافت نشد. (مت ۲۶:۵۷، ۵۹-۶۰).

به محض اینکه مسیح دهان خود را گشود تا کلمه ای بر زبان آورد او را بدون بحث و گفتگو محکوم نمودند: فوراً ناسزاگویی و سیلی نواختن را آغاز کردند و سپس او را نزد پیلاطس بردند زیرا او تنها کسی بود که می توانست تصمیم آنان را اجرا نماید. آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: «کفر گفت! دیگر چه نیاز به شاهد است؟ حال که کفر او را شنیدید، حکم شما چیست؟» در پاسخ گفتند: «سزایش مرگ است!» آنگاه بر صورت عیسی آب دهان انداخته، او را زدند، بعضی نیز به او سیلی زده، می گفتند: «ای مسیح، نبوت کن و بگو چه کسی تو را زد؟» صبح زود، همه سران کاهنان و مشایخ گرد آمده، با هم شور کردند که عیسی را بکشند. پس او را دست بسته بردند و به پیلاطس والی تحویل دادند. (مت ۲۶:۶۵-۶۸؛ ۲۷:۱-۲)

حال، یهودا از کرده خویش پشیمان شده و بی گناهی مسیح را آشکارا احساس می کند و تصمیم می گیرد که مزد خیانتش را پس بدهد اما سران و قدرتمندان توجهی به اعتراف یهودا و بی گناهی مسیح ندارند ولی به خاطر اینکه شریعت موسی را اجرا کرده باشند درباره کاربرد این پول به بحث و مشورت می نشینند.

چون یهودا، تسلیم کننده او، دید که عیسی را محکوم کرده اند، از کرده خود پشیمان شد و سی سکه نقره را به سران کاهنان و مشایخ بازگردانید و گفت: «گناه کردم و باعث ریختن خون بی گناهی شدم» اما آنان پاسخ دادند: «ما را چه؟ خود دانی!» آنگاه یهودا سکه ها را در معبد بر زمین ریختن و بیرون رفته، خود را حلق آویز کرد. سران کاهنان سکه ها را از زمین جمع کرده، گفتند: «ریختن این سکه ها در خزانه معبد جایز نیست، زیرا خونهاست.» پس از مشورت با آن پول مزرعه کوزه گر را خریدند تا آن را گورستان غریبان سازند. (مت ۲۷:۳-۸).



خوار و نزد مردمان مردود
و صاحب غم‌ها و رنج دیده
و مثل کسی که روی‌ها را از او بپوشانند
و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.
(اش ۵۳:۳)

ما به وسیله انجیل لوقا که این مورد را دقیق تر روایت کرده است محاکمه مسیح را دنبال می کنیم، در دادگاه، مسیح را به خاطر کفر گفتن بر علیه شریعت یهود محکوم کرده بودند. لیکن در نزد پیلاتس که غیریهودی بود این تهمت ارزشی نداشت. بنابراین، برای محکومیت مسیح بهانه دیگری یافتند: بر او اتهام انقلاب بر پا کردند علیه رومیان و خود را پادشاه یهود معرفی کردن وارد ساختند در حالی که می دانیم مسیح همیشه بر وسوسه قدرتمند بودن و تسلط بر سیاست دنیوی چیره گشته بود.

آنگاه همه شورا برخاستند و او را نزد پیلاتس بردند و از او شکایت کرده گفتند: «این مرد را یافته ایم که قوم ما را گمراه می کند و ما را از پرداخت خراج به قیصر باز می دارد و ادعا دارد مسیح و پادشاه است» پس پیلاتس از او پرسید «آیا تو پادشاه یهودی؟» در پاسخ گفت: «تو خود چنین می گویی!» آنگاه پیلاتس به سران کاهنان و جماعت اعلام کرد: «سببی برای محکوم کردن این مرد نمی یابم» اما آنها به اصرار گفتند: «او در سراسر یهودیه مردم را با تعالیم خود تحریک می کند. از جلیل آغاز کرده و حال بدین جا نیز رسیده است.» (لو ۲۳: ۱-۵) واقعه زیر ما را کاملاً روشن می کند که چگونه پیلاتس با نیرنگ و دسیسه خود را از این فاجعه مبرا می سازد و آن را به دست قدرتمندان دیگر می سپارد:

چون پیلاتس این را شنید، خواست بداند آیا او جلیلی است. و چون دریافت که از قلمرو هیروودیس است، او را نزد وی فرستاد زیرا هیروودیس در آن هنگام در اورشلیم بود. هیروودیس چون عیسی را دید بسیار شاد شد زیرا دیر زمانی خواهان دیدار وی بود. پس بنا بر آنچه درباره عیسی شنیده بود، امید داشت آیتی از او ببیند. پس پرسش های بسیار از عیسی کرد اما عیسی پاسخی به او نداد. هیروودیس و سربازانش نیز به او بی حرمتی کردند و به استهزایش گرفتند. سپس ردایی فاخر بر او پوشاندند و نزد پیلاتس باز فرستادند در آن روز، هیروودیس و پیلاتس بنای دوستی با یکدیگر نهادند زیرا پیشتر دشمن بودند. (لو ۲۳: ۶-۱۲)

برای بار دوم پیلاتس سعی دارد مسیح را از این مهلکه برهاند ولی کاهنان اعظم یهود، آزادی باراباس را بر آزادی مسیح ترجیح می دهند. باراباس به خاطر عصیانگری و شورش زندانی شده بود و تهمت مسیح نیز همین بود. هنگامی که پی می برند پیلاتس در شک و تردید است او را تهدید می کنند تا به هدف خود برسند. بنابراین همانطور که متوجه شدید در کجای این داوری انصاف و عدالت و احترام به حقوق بشر به چشم می خورد؟

پیلاتس سران کاهنان و بزرگان قوم و مردم را فراخواند و به آنها گفت: «این مرد را به تهمت شوراندن مردم، نزد من آورید. من در حضور شما او را آزمودم و هیچ دلیلی بر صحت تهمت های شما نیافتم نظر هیروودیس نیز همین است، چه او را نزد ما باز فرستاده است. چنانکه می بینید، کاری نکرده که مستحق مرگ باشد. پس او را تازیانه می زنم و آزاد می کند.» [در هر عید، پیلاتس می بایست یک زندانی را برایشان آزاد می کرد]. اما آنها یک صدا فریاد برآوردند: «او را از میان بردار و بارابا را برای ما آزاد کن!» بارابا به سبب شورش که در شهر واقع شده بود و نیز به سبب قتل در زندان بود پیلاتس که می خواست عیسی را آزاد کند، دیگر بار با آنان سخن گفت. اما ایشان همچنان فریاد برآوردند: «بر صلیبش کن! بر صلیبش کن!» سومین بار به آنها گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من که هیچ سببی

برای کشتن او نیافتم پس او را تازیانه می‌زنم و آزاد می‌کنم» اما آنان با فریاد بلند به اصرار خواستند بر صلیب شود. سرانجام فریادشان غالب آمد و پیلاتس حکمی را که می‌خواستند، صادر کرد. او مردی را که به سبب شورش و قتل رد زندان بود و جمعیت خواهان آزادی اش بودند، رها کرد و عیسی را به ایشان سپرد تا به دلخواه خود با او رفتار کنند. (لو ۲۳:۱۳-۲۵)

زمانی که سران یهود به هدف خود نائل گردیدند تمسخرکنان در برابر مسیح مصلوب شده ایستادند و در همان وقت نیز ناسزاگویی آنان با پرخاشگویی سربازان توأم گشت. مردم به تماشا ایستاده بودند و بزرگان قوم نیز ریشخندکنان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد! اگر مسیح است و برگزیده خدا، خود را نجات دهد» سربازان نیز او را به استهزا گرفتند. ایشان به او نزدیک شده، شراب ترشیده به او می‌دادند و می‌گفتند: «اگر پادشاه یهودی، خود را برهان» نوشته‌ای نیز بدین عبارت بالای سر او نصب کرده بودند که «این است پادشاه یهود». (لو ۲۳:۳۵-۳۸)

در انجیل متی به نکته حساسی برمی‌خوریم: حتی بعد از مرگ و دفن عیسی سران یهود در پی تعقیب وی بودند، زیرا می‌ترسیدند که مبادا شاگردان عیسی بسان خود آنها دسیسه‌ای بکار برند.

روز بعد، که پس از «روز تهیه» بود، سران کاهنان و فریسیان نزد پیلاتس گرد آمده، گفتند: «سرور! به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود می‌گفت، پس از سه روز برخوادم خاست. پس فرمان بده مقبره را تا روز سوم نگهداری کنند، مبادا شاگردان او آمده، جسد را بدزدند و به مردگان بگویند که او از مردگان برخاسته است، که در آن صورت، این فریب آخر از فریب اول بدتر خواهد بود» پیلاتس پاسخ داد: «شما خود نگهداران دارید. بروید و آن را چنان که صلاح می‌دانید، حفاظت کنید.» پس رفتند و سنگ مقبره را مهر و موم کردند و نگهدارانی در آنجا گذاشتند تا از مقبره حفاظت کنند. (مت ۲۷:۶۲-۶۶)

بعد از رستاخیز مسیح که تمام دسیسه و نیرنگ‌های سران یهود و پیلاتس به طور معجزه آسایی در هم کوبیده شده بود، باز ما شاهد حيله گری و فساد هستیم، زیرا لازم بود که دهان شواهد عینی خواب آلود ولیکن آگاه را به نحوی ببندند تا مبادا حيله‌های آنها بر ملا شوند.

هنگامی که زنان در راه بودند، عده‌ای از نگهداران به شهر رفته، همه وقایع را به سران کاهنان گزارش دادند. آنها نیز پس از دیدار و مشورت با مشایخ به سربازان وجه زیادی داده، گفتند: «باید به مردم بگویید که شاگردان او شبانه آمدند و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد او را دزدیدند و اگر این خبر به گوش والی برسد، ما خود او را راضی خواهیم کرد تا برای شما مشکلی ایجاد نشود.» پس آنها پول را گرفتند و طبق آنچه به آنها گفته شده بود عمل کردند و این داستان تا به امروز در میان یهودیان شایع است. (مت ۲۸:۱۱-۱۵)

بنابر آنچه که گفته شد اناجیل به طور آشکار به ما می‌فهمانند که سران یهود و

قدرتمندان این جهان مسئولین واقعی قتل مسیح می باشند. اینانند، آنهایی که در تعقیب شاگردان مسیح اند. زیرا رسولان شاهدان عینی رستاخیز مسیح می باشند، لیکن پطرس نمی ترسد از اینکه در ملاء عام اینان را محکوم به قتل عیسی نمایند.

پطرس و یوحنا هنوز با مردم سخن می گفتند که کاهنان و فرمانده نگهبانان معبد و صدوقیان سر رسیدند. آنان از اینکه رسولان به مردم تعلیم می دادند و اعلام می کردند که در عیسی، رستاخیز مردگان وجود دارد، سخت خشمگین بودند. پس ایشان را گرفتند و چون عصر بود تا روز بعد در حبس نگاه داشتند. روز بعد، بزرگان و مشایخ و علمای دین در اورشلیم گرد هم آمدند. در این مجلس، حنا کاهن اعظم و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه افراد خانواده کهنانت اعظم حضور داشتند. آنان محبوسین را در میان به پا داشته، از ایشان پرسیدند: «به چه قدرت و نامی این کار را کرده اید؟» آنگاه پطرس از روح القدس پر شده پاسخ داد: «ای بزرگان قوم و مشایخ اگر امروز به خاطر نیکی در حق مردی علل از ما بازخواست می شود و می پرسید او چگونه شفا یافته است، پس همه شما و تمامی قوم اسرائیل بدانید که به نام عیسی مسیح ناصری است که این مرد در برابرتان تندرست ایستاده است، به نام همان که شما بر صلیب کشیدید اما خدا او را از مردگان برخیزانید اوست» سنگی که شما معماران رد کردید ولی سنگ اصلی بنا شده است. در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم» چون شهادت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده اند. ولی چون مرد شفا یافته در کنار آن دو ایستاده بود، نتوانستند چیزی بگویند پس دستور دادند که از مجلس بیرون بروند و خود به مشورت نشستند. با یکدیگر گفتند: «با این دو چه کنیم؟ زیرا همه ساکنان اورشلیم می دانند که معجزه ای آشکار به دست ایشان انجام شده است و نمی توانیم منکر آن شویم. ولی تا بیش از این در میان قوم شیوع نیابد، باید به این مردان اخطار کنیم که دیگر با احدی بدین نام سخن نگویند.» آنگاه ایشان را باز فرا خواندند و حکم کردند که هرگز به نام عیسی چیزی نگویند و تعلیمی ندهند اما پطرس و یوحنا پاسخ دادند: «شما خود داوری کنید، کدام در نظر خدا درست است، اطاعت از شما یا اطاعت از خدا؟ زیرا ما نمی توانیم آنچه دید و شنیده ایم، باز نگویم.» پس آن دو را پس از تهدیدهای بیشترها کردند زیرا راهی برای مجازاتشان نیافتند چرا که همه مردم خدا را به خاطر آنچه رخ داده بود، حمد می گفتند. زیرا مردی که معجزه آسا شفا یافته بود، بیش از چهل سال داشت. (اع ۴: ۱-۳، ۵-۲۲)

یعقوب رسول به هنگام تعمق در راز مرگ مسیح قدمی فراتر گذاشته و اعلام می دارد: دولت‌مندان مسئول قتل «عادل» می باشند. یعنی عیسی آن یگانه عادل.

اما شما ای ثروتمندان زاری و شیون کنید، زیرا تیره روزی در انتظارتان است. ثروت شما تباه شده و جامه هایتان را بید خورده است! زر و سیم شما زنگ زده، و رنگ آنها علیه شما سخن خواهد گفت و همچون آتش، گوشت بدن شما را خواهد خورد. زیرا در روزهای آخر ثروت اندوخته اید! اینک مزد کارگرانی که در مزارع شما درو کرده اند، و شما حيله گرانه از پرداخت آن سر باز زده اید، بر ضد شما فریاد برمی آورد. بله، فریاد دروگران به گوش خداوند قادر متعال رسیده است. شما بر زمین در تجمل

و هوسرانی زندگی کرده‌اید و خود را برای روز کشتار پروار ساخته‌اید مرد پارسا را که با شما مخالفتی نمی‌ورزید، محکوم کردید و به قتل رساندید. (یع ۵: ۱-۶)

عیسی، حامل کلیهٔ حقارت‌های وارد بر مسکین از طرف ثروتمندان است لیکن به دلیل اینکه یگانه فقیر شناخته شده از طرف خداوند است، با فقر نمی‌جنگد، بلکه آن را پذیرا می‌باشد.

ب: بخشش يك مسکین

اناجیل در برجسته کردن مبارزات منفی مسیح همصدا بوده و از سکوت مطلق او در برابر حیرت و تعجب متهم کنندگان سخن به میان آورده است. روش او در شورای داوری یهودیان نیز این چنین است:

آنگاه کاهن اعظم برخاست و خطاب به عیسی گفت: «هیچ پاسخ نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟» اما عیسی همچنان خاموش ماند. (مت ۲۶: ۶۲-۶۳ الف)

تنها کلامی که عیسی بر زبان آورد و بر آن شهادت داد که او آن مسیح است و این برای محکومیتش کافی بود:

کاهن اعظم به او گفت: «به خدای زنده سوگندت می‌دهم که به ما بگویی آیا تو مسیح، پسر خدای زنده هستی؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود چنین می‌گویی! و به شما می‌گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید» آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: «کفر گفت! دیگر چه نیاز به شاهد است؟ حال که کفر او را شنیدید، حکم شما چیست؟» در پاسخ گفتند: «سزایش مرگ است!» (مت ۲۶: ۶۳-۶۶).

در مقابل پیلاطس نیز ما شاهد این سکوت مسیح هستیم:

اما هنگامی که سران کاهنان و مشایخ اتهاماتی بر او وارد کردند، هیچ پاسخ نگفت پس پیلاطس از او پرسید: «نمی‌شنوی چقدر چیزها علیه تو شهادت می‌دهند؟» اما عیسی حتی به یک اتهام هم پاسخ نداد، آن گونه که والی بسیار متعجب شد. (مت ۲۷: ۱۲-۱۴)

باز به درون کاخ بازگشت و از عیسی پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟» اما عیسی پاسخی به او نداد. پس پیلاطس او را گفت: «به من هیچ نمی‌گویی؟ ای ایا نمی‌دانی قدرت دارم آزادت کنم و قدرت دارم بر صلیبت کشم؟». (یو ۱۹: ۹-۱۰)

- در برابر هیروودیس پادشاه نیز لب از سخن گفتن فرو بست:

هیروودیس چون عیسی را دید، بسیار شاد شد، زیرا دیر زمانی خواهان دیدار وی بود. پس بنا بر آنچه دربارهٔ عیسی شنیده بود، امید داشت آیتی از او ببیند. (لو ۲۳: ۸-۹)

- عیسی به هنگام دستگیری، نجات خود را به وسیله قدرت و زور منع می کند و به یهودا که تحت عنوان دوست به او خیانت می کند سلام می گوید:

پس بی درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «سلام، استاد!» و او را بوسید. عیسی به وی گفت: «ای رفیق، کار خود را انجام بده» آنگاه آن افراد پیش آمده، بر سر عیسی ریختند و او را گرفتار کردند. در این هنگام، یکی از همراهان عیسی دست به شمشیر برده، آن را برکشید و ضربه ای به خدمتکار کاهن اعظم زد و گوشش را برید. اما عیسی به او فرمود: «شمشیر خود در نیام کن؛ زیرا هر که شمشیر کشد، به شمشیر نیز کشته شود.» (مت ۲۶:۴۹-۵۲)

- هنگامی که به مسیح پرخاش می کردند و او را تحقیر می نمودند وی سکوت اختیار کرده و مقاومتی از خود نشان نمی داد. او اجازه داد که مسخره اش کنند او را کتک زنند.

آنگاه بر صورت عیسی آب دهان انداخته، او را زدند. بعضی نیز به او سیلی زده، می گفتند: «ای مسیح، نبوت کن و بگو چه کسی تو را زد؟» (مت ۲۶:۶۷-۶۸)

هیرودیس و سربازانش نیز به او بی حرمتی کردند و به استهزایش گرفتند. سپس ردایی فاخر بر او پوشاندند و نزد پیلاتس باز فرستادند (لو ۲۳:۱۱).

سربازان پیلاتس عیسی را به صحن کاخ والی بردند و همه گروه سربازان گرد او جمع شدند. آنان عیسی را عریان کرده خرقه ای ارغوانی بر او پوشاندند و تاجی از خار بافتند و بر سرش نهادند و چوبی به دست راست او دادند. آنگاه در برابرش زانو زده استهزاکنان می گفتند: «درود بر پادشاه یهودا!» و بر او آب دهان انداخته چوب را از دستش می گرفتند و بر سرش می زدند. پس از آنکه او را استهزا کردند، خرقه از تنش به درآورده، جامه خودش را بر او پوشاندند. سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیب کشند. (مت ۲۷:۲۷-۳۱)

رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگوییان می گفتند: «ای تو که می خواهی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را باز بسازی، خود را نجات ده و از صلیب فرود آ!» سران کاهنان و علمای دین نیز در میان خود استهزایش می کردند و می گفتند: «دیگران را نجات داد اما خود را نمی تواند نجات دهد! بگذار مسیح، پادشاه اسرائیل اکنون از صلیب فرود آید تا ببینیم و ایمان بیاوریم» آن دو تن که با او بر صلیب شده بودند نیز به او اهانت می کردند. (مر ۱۵:۲۹-۳۲)



هنگام شام بود. ابلیس پیشتر در دل یهودای اسخریوطی پسر شمعون نهاده بود که عیسی را تسلیم دشمن کند. عیسی که می دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده است و از نزد خدا آمده و به نزد او می رود از شام برخاست و خرقه از تن به در آورد و حوله ای برگرفته به کمر بست. سپس آب در لگنی ریخت و شروع به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله ای کرد که به کمر داشت. (یو ۱۳: ۲-۵)

- این گونه مبارزه منفی و سکوت مسیح کاملاً با نبوت اشعیاء نبی درباره خدمتگزار رنج‌دیده خداوند و منجی بشریت مطابقت دارد.

اینک، بنده من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد. چنان که بسیاری از تو در عجب بودند - (از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تباه گردیده بود) - همچنان بر امت‌های بسیار خواهد پاشید و به سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست، زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود، خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید: «کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟» زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می باشد و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم، خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده و مثل کسی که روی‌ها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوریم. لکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد. او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود، مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را ننگشود. از ظلم و از داوری گرفته شد و از طبقه او که تفکر نمود، که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید. و قبر او را با شیرین تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان هر چند هیچ ظلم نکرد و دردهای وی حيله‌ای نبود. اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد چون جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد و بنده عادل من به معرفت خود، بسیاری را عادل خواهد گردانید، زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد نمود. بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود (اش ۵۲: ۱۳-۵۳).

- رفتار عجیب و اسرار آمیز مسیح، باعث می‌شود که بهترین دوستانش او را ترک گویند، حتی پطرس او را انکار کرد و گفت این مرد را نمی‌شناسم.

و اما پطرس بیرون خانه، در حیاط نشسته بود که خادمه‌ای نزد او آمد و گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!» اما او در حضور همه انکار کرد و گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!» سپس به سوی سرسرای خانه رفت. در آنجا خادمه‌ای دیگر او را دید و به حاضرین گفت: «این مرد نیز با عیسی ناصری بود!» پطرس این بار نیز انکار کرده، قسمت خورد که «من این مرد را نمی‌شناسم» اندکی بعد، جمعی که آنجا ایستاده بودند، پیش آمدند و به پطرس گفتند: «شکی نیست که تو هم یکی از آنها هستی! از لهجه ات پیداست!» آنگاه پطرس لعن کردن آغاز کرد و قسم خورده، گفت: «این مرد را نمی‌شناسم!» همان دم

خروس بانگ زد آنگاه پطرس سخنان عیسی را به یاد آورد که گفته بود: «پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» پس بیرون رفت و به تلخی بگریست. (مت ۲۶: ۶۹-۷۵)

- لیکن مسیح بدون نگرانی در باره سرنوشت خود و بدون شکایت از رنج‌ها، در فکر اطرافیان خود می‌باشد. لوقا، شدیداً تحت تأثیر این رفتار مسیح قرار گرفت و با صداقت آن را برای ما بیان نمود. در فاصله‌ای که او را به حمل شکنجه می‌بردند زنان احساس ترحم کرده و برایش ناله و تضرع می‌کردند لیکن مسیح آنها را به تفکر به عمق مطلب وا می‌داشت:
گروهی بسیار از مردم از جمله زنانی که بر سینه خود می‌کوفتند و شیون می‌کردند، از پی او روانه شدند. عیسی روی گرداند و به آنها گفت: «ای دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید، برای خود و فرزندانان گریه کنید». (لو ۲۳: ۲۷-۲۸)

- مسیح برای جلادانی که او را مصلوب کردند دعا می‌کند:
چون به مکانی که مجسمه نام داشت رسیدند، او را با آن دو جنایتکار بر صلیب کردند، یکی را در سمت راست او و دیگری را در سمت چپ عیسی گفت: «ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» آنگاه قرعه انداختند تا جامه‌های او را میان خود تقسیم کنند. (لو ۲۳: ۳۳-۳۴)

- عیسی جواب تهمت و ناسزا را نمی‌دهد لیکن در جواب درخواست راهزنی که پهلوی وی بر صلیب بود والاترین وعده‌ها را می‌دهد.

یکی از دو جنایتکاری که بر صلیب آویخته شده بودند، اهانت کنان به او می‌گفت: «مگر تو مسیح نیستی؟ پس ما و خودت را نجات بده!» اما آن دیگر او را سرزنش کرد و گفت: «از خدا نمی‌ترسی؟ تو نیز زیر همان حکمی! مکافات ما به حق است، زیرا سزای اعمال ماست. اما این مرد هیچ تقصیری نکرده است» سپس گفت: «ای عیسی، چون به پادشاهی خود رسیدی، مرا نیز به یادآور» عیسی پاسخ داد: «آمین، به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود». (لو ۲۳: ۳۹-۴۳)

- مسیح با مرگ بر روی صلیب کلیه بدبختی‌های بشریت را به عهده گرفت، فقر و حقارت را تا پایین‌ترین حد پذیرفت. تنهایی را به طور مطلق در برابر دشمن عمرم احساس کرد. آنقدر خود را خوار نمود که آماده پذیرفتن هر نوع آسیبی گردید، بگذاریم دوباره کلام اشعیا نبی در قلوب ما جای گیرد:

... از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تباہ گردیده بود ... و چون او را می‌نگریم منظری نداری که مشتاق او باشیم. خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده و مثل کسی که روی‌ها را از او بیوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم ... او مظلوم شد اما تواضع نموده دهان خود را نگشود مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود. از ظلم و داوری گرفته شد و از طبقه او که تفکر نمود؟ (اش ۵۲: ۱۴؛ ۵۳: ۲-۳، ۷-۸).



او مظلوم شد اما تواضع نموده دهان خود را نگشود مثل بره ای که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را نگشود. (اش ۷:۵۳).

- در بین فقرا عیسی در پایین ترین سطح قرار گرفته است و در میان حقیران خود را تا آخرین حد رسانیده است. این چنین است مسیحی که ما مسیحیان پیروانش می باشیم! ولیکن تا چه حد پیرو او هستیم؟ باید گفت که عیسی در کمال آزادی حقارت را پذیرفت: هیچ کس آن را از من نمی گیرد بلکه من به میل خود آن را می دهم. (یو ۱۰:۱۸ الف).

مسکین خود را به خداوند می سپارد

اگر حوادثی این چنین ما را آلت دست قرار می دادند، یقیناً در صدد دفاع از خود برمی آمدیم؟ اگر ما دستخوش این چنین بی عدالتی گردیده و مورد شکنجه قرار می گرفتیم حتماً در صدد انتقام گرفتن برمی آمدیم؟ برای هر انسانی چنین واکنشی طبیعی است ولی چگونه مسیح توانست حیات خویش را در راه کسانی که برای از بین بردن زندگی او تلاش می کردند فدا سازد؟ اینجاست که راز وجود مسیح پدیدار می گردد، زیرا اگر چه مسیح کاملاً یک انسان است لیکن به طور کامل با پدر متحد است و در الوهیت او سهیم می باشد. او پسری بود که به خاطر انجام اراده پدر چشم به جهان گشود. او خادم وفاداری است که خود را تماماً وقف رسالتی کرده که از جانب پدر برای انجام آن برگزیده شده بود.

او هیچ اراده و تصمیمی در مورد زندگی خود نداشت و هیچ بت و غروری قادر به آلوده ساختن روش زندگی وی نبود. خداوند یعنی پدرش مرکز ثقل زندگی او می باشد. مسیح به قدرت و محبت پدر کاملاً اطمینان دارد به همین جهت خود را بدون هیچ شرایطی می بخشد و اجازه می دهد تا او را از هر جهت خلع سلاح کنند، زیرا به خوبی آگاه است که به چه کسی ایمان دارد.

من خویشتن را به خاطر ایشان تقدیس می کنم تا ایشان نیز به حقیقت تقدیس شوند. (یو ۱۷:۱۹)

این دعای عیسی در لحظه دستگیری بازگو کننده رنج و عذابی است که او با آن دست به گریبان است، یعنی واگذاری خود. در حقیقت، صلیب مسیح بیانگر حد نصاب گناه، دسیسه ثروتمندان و عمق فقر بشر است که عیسی آن را به عهده گرفت و همچنین بیانگر اوج محبت مسیح به پدر است یعنی به کسی که مسیح وجود خود را تماماً به او تسلیم کرد. مسیح همانند هر انسانی به هنگام مرگ با اضطراب روبه رو می شود اما محبت وی نسبت به پدر آنچنان قوی است که احساس ترس را در او از بین می برد.

آنگاه عیسی با شاگردان خود به مکانی به نام جتسمانی رفت و به ایشان گفت: «در اینجا بنشینید تا من به آنجا رفته، دعا کنم.» سپس پطرس و دو پسر زبدي را با خود برد و اندوهگین و مضطرب شده،

بدیشان گفت: «از فرط اندوه، به حال مرگ افتاده‌ام. در اینجا بمانید و با من بیدار باشید» سپس قدری پیش رفته به روی بر خاک افتاد و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذارد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو» و آنها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: «آیا نمی‌توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است، اما جسم ناتوان» پس بار دیگر رفت و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن نیست این جام نباشامیده از من بگذرد، پی آنچه اراده توست انجام شود» چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت، زیرا چشمانشان سنگین شده بود. پس یک بار دیگر ایشان را به حال خود گذاشت و رفت و برای سومین بار همان دعا را تکرار کرد. (مت ۲۶:۳۶-۴۴)

مسیح به هنگام شکنجه آنچنان خود را فقیر و تهیدست می‌کند که دعای وی به طرف پدر شامل تضرع همه دردمندان و بیچارگان به درگاه خداوند است.

برای درک بهتر از اشارات انجیل و پیام مسیح مصلوب، باید به یاد داشته باشیم که نویسندگان و خوانندگان انجیل همگی عهد عتیق را به خوبی می‌شناختند. بنابراین، اشاره‌ای مختصر و یا نقل قولی، کافی بود که کلیه مطالب عهد عتیق را به یاد آورند. بدین دلیل است که ما اکنون شرح رنج‌های مسیح را با بعضی از مزامیر که بیانگر رنج و ضعف و محدودیت مسکین و اطمینان‌راسخ او به خداست مقایسه می‌کنیم. بدین طریق می‌فهمیم که چگونه مسیح تمام مصائب مسکینان را از آن خود ساخته و تجربه می‌کند و به همین ترتیب این تجربیات را به کمال می‌رساند، یعنی به کلام خداوند واقعیت می‌بخشد.

از ساعت ششم تا نهم، تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت. نزدیک ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلوئی، ایلوئی، لما سبقتی؟» یعنی «خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» برخی از حاضران چون این را شنیدند، گفتند: «الیاس را می‌خواند». یکی از آنان بی‌درنگ دوید و اسفنجی آورده آن را از شراب ترشیده پر کرد و بر سر چوبی نهاد و پیش دهان عیسی برد تا بنوشد. اما بقیه گفتند: «او را به حال خود واگذار تا ببینیم آیا الیاس به نجاتش می‌آید؟» عیسی بار دیگر به بانگ بلند فریادی برآورد و روح خود را تسلیم نمود (مت ۲۷:۴۵-۵۰)

(مز ۲۲:۱-۵):

ای خدای من، ای خدای من چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی. ای خدای من در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی در شب نیز و مرا خاموشی نیست. و اما تو قدوس هستی ای که بر تسبیحات اسرائیل نشسته‌ای. پدران ما بر تو توکل داشتند، بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی. نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند. بر تو توکل داشتند پس خجل نشدند. رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگویان می‌گفتند: «ای تو که می‌خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را باز بسازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدایی از صلیب فرود بیا!» «سران کاهنان و علمای دین و مشایخ نیز استهزایش کرده، می‌گفتند: «دیگران را نجات داد، اما خود را نمی‌تواند نجات دهد!

اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان آوریم. او به خدا توکل دارد پس اگر خدا دوستش می‌دارد اکنون او را نجات دهد، زیرا ادعا می‌کرد پسر خداست! «آن دو راهزن نیز که با وی بر صلیب شده بودند، به همین سان به او اهانت می‌کردند. (مت ۲۷: ۳۹-۴۴)
(مز ۲۲: ۶-۱۱):

اما من کرم هستم و انسان نی، عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده‌ام قوم هر که مرا ببند به من استهزاء می‌کند. لب‌های خود را باز می‌کنند و سرهای خود را می‌جنبانند و می‌گویند بر خداوند توکل کن، پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چون که به وی رغبت می‌دارد زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی وقتی که بر آغوش مادر خود بودم، مرا مطمئن ساختی از رحم بر تو انداخته شدم. از شکم مادرم خدای من تو هستی، از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است و کسی نیست که مدد کند.

چون به مکانی به نام جلجتا، که به معنی مکان جمجمه است، رسیدند، به عیسی شراب آمیخته به زرداب دادند. چون آن را چشید نخواست بنوشد. هنگامی که او را بر صلیب کشیدند، برای تقسیم جامه‌هایش میان خود قرعه انداختند و در آنجا به نگرهانی او نشستند. (مت ۲۷: ۳۳-۳۶)
(مز ۲۲: ۱۶-۲۲):

جماعت اشرار مرا احاطه کرده دست‌ها و پای‌های مرا سفته‌اند. همه استخوان‌های خود را می‌شمارم. ایشان به من چشم دوخته می‌نگرند. رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند، اما تو ای خداوند دور مباش، ای قوت من برای نصرت من شتاب کن. جان مرا از شمشیر خلاص کن و یگانه مرا از دست سگان. مرا از دهان شیر خلاصی ده ای که از میان شاخ‌های گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای. نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد، در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند.

چون به مکانی به نام جلجتا، که به معنی مکان جمجمه است، رسیدند، به عیسی شراب آمیخته به زرداب دادند. چون آن را چشید نخواست بنوشد.
همان دم یکی از ایشان دوید و اسفنجی برداشت و آن را به سرکه آغشته کرد و بر سر نی گذاشت و به او نوشانید. اما دیگران گفتند: «بگذارید ببینیم آیا لباس می‌آید او را نجات دهد یا نه.» عیسی باز به صدای بلند فریاد برآورد و روح را تسلیم کرد. (مت ۲۷: ۳۳-۳۴ و ۴۸-۵۰)
(مز ۶۹: ۱۹-۲۳):

تو عار و خجالت و رسوایی مرا می‌دانی. و جمیع خصمانم پیش نظر تواند. عار دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده‌ام انتظار مشفق کشیدم ولی نبود و برای تسلی دهندگان اما نیافتم. مرا برای خوراک زرداب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند. پس مائده ایشان پیش روی ایشان تله باد. و چون مطمئن هستند لم می‌باشد چشمان ایشان تار گردد تا نه ببینند و کمرهای ایشان را دائماً لرزان گردان.



عیسی در اعماق مرگ بشرف

عیسی با صدای بلند فریاد زده گفت: «ای پدر، روح خود را به دستهای تو می سپارم». و با گفت این درگذشت. (لو ۲۳:۴۶)

(مز ۳۱:۱-۵):

ای خداوند بر تو توکل دارم پس خجل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده. گوش خود را به من فراگیر و مرا بزودی برهان. برایم صخره قوی و خانه حصین باش تا مرا خلاصی دهی، زیرا صخره و قلعه من تو هستی. بخاطر نام خود مرا هدایت فرما. مرا از دامی که برایم پنهان کرده اند بیرون آور، زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را بدست تو می سپارم ای یهوه خدای حق، تو مرا فدیه داده‌ای.

مسیح خود را تماماً در اختیار پدر قرار داد بنا براین قادر است اجازه دهد که او را در قبر دفن کنند، قبری که مظهر تنهایی مطلق و نهایت فقر است. محلی که مسیح انسان را در ورطه نابودی و در عالم اسفل جایی که رهایی از آن غیرممکن است، ملاقات می کند. هنگام غروب، مردی ثروتمند از اهالی رومه یوسف نام، که خود شاگرد عیسی شده بود، نزد پیلاتس رفت و پیکر عیسی را طلب کرد. پیلاتس دستور داد به وی بدهند. یوسف جسد را برداشته در کتانی پاک پیچید و در مقبره ای تازه که برای خود در صخره تراشیده بود، نهاد و سنگی بزرگ جلو دهانه مقبره غلتانید و رفت. مریم مجدلیه و آن مریم دیگر در آنجا مقابل مقبره نشسته بودند. (مت ۲۷:۵۷-۶۱)

طبق انجیل فقیر واقعی این چنین است:

- اگر از همه چیز چشم پوشید، به خاطر وابستگی کامل وی به خداوند است.
- اگر هیچ گونه دور اندیشی و ذخیره ای برای آینده خود ندارد به این دلیل است که به خداوند اطمینان کامل دارد، خداوندی که تنها منبع امنیت واقعی است.
- اگر او در پی شهرت دنیوی نمی باشد به این دلیل است که او مست محبت بی حد و حصر روح القدس است.
- اگر او در برابر قدرتمندان این دنیا فاقد هر نوع قدرتی است دلیلش این است که متکی به خداوند، تنها قادر مطلق است.
- اگر او در برابر قدرتمندان این دنیا فاقد هر نوع قدرتی است دلیلش این است که متکی به خداوند، تنها قادر مطلق است.
- اگر در برابر بی عدالتی و تهمت از خود دفاع نمی کند به این دلیل است که مصلحت خود را بدست خدا می سپارد، زیرا او تنها داور عادل و جدانهاست.

توضیح بعضی لغات مندرج در متن

آخاب: هفتمین پادشاه اسرائیل (۸۷۵-۸۵۳ ق.م) وی با ایزابل ازدواج کرد و نابوت را به قتل رسانید تا تاکستان او را تصرف کند. آخاب در محاصره را موت کشته شد. (دکتر

معین، فرهنگ فارسی، جلد ۱)

اباطیل: جمع باطل، چیزهای باطل، بیهوده

احشاء: آنچه در سینه و شکم باشد (دل و جگر و معده و روده)

استهانت: حقیر دانستن، سبک شمردن

اصدقا: صدیق، دوستان

اکل: خوردن

امناء: امینان، امانت داران، معتمدان

اموریان: قبیله ای از سوریان بودند که نسبت به کنعان ابن نوح می رسانیدند. نبی اسرائیل را سخت دشمن می داشتند. (قاموس کتاب مقدس)

اناً فاناً: دائماً بیشتر و بیشتر

ایزابل: همسر آخاب پادشاه اسرائیل، دختری یکی از پادشاهان صیدونیان بود و در میان بت پرستان تربیت شده بود. از کارهای زشت او یکی وادار ساختن مردم به پرستش بتها و

دیگر کشتن انبیاء بود. (قاموس کتاب مقدس)

ایفه: برابر با ۴۵ لیتر است

ایلیای تشبی: (خداوند خدای من است) پیامبر یهود در زمان آخاب و ایزابل وقایعی از زندگی وی نقل می کنند، از جمله: تغذیه معجزه آسای ایلیا به وسیله کلاغان زنده شدن پسر زن بیوه

ساریتا، صعودش به آسمان به وسیله گردونه ای آتشین. (فرهنگ فارس معین)

بافه: دسته، بغل

باشان: در کتاب مقدس ناحیه ای در شرق رود اردن که به جهت گله های گاو و گوسفند معروف بود.

بت: این لغت عبری است. در زبان یونانی کیل گفته می شود و برابر ۹ من تبریز است.

بخور: دود، هر ماده خوشبویی که در آتش ریزند و به وی خوش دهد.

بعشا ابن اخیا: پادشاه اسرائیل (۹۰۰-۸۷۷ ق. م) از سبط یساگر بود و تمامی خانوادهٔ یربعام را بکشت و مدت ۲۰ سال بر جایش سلطنت کرد.

بعل: بت، صنم

بنی بلیعال: اسمی است که کتاب مقدس به گناهکارانی که از خدا نمی ترسند و از انسان نیز شرم ندارند داده است (قاموس کتاب مقدس)

ترشیش: (زمین سنگلاخ) در کتاب مقدس مکتوب است که کشتی های سلیمان و حورام بدانجا می رفتند. به نظر می رسد که در ساحل شرقی افریقا یا در بندر جنوبی آسیا واقع بود و باز لفظ ترشیش نیز دلالت بر شهر و بندر معروفی می نمود که در جنوب اسپانیا واقع بود، خلاصه در وجه تسمیه آن آراء مختلف است. (برای اطلاع بیشتر به قاموس کتاب مقدس مراجعه کنید).

تلامیذ: (تلامذه) جمع تلمیذ به معنی شاگرد، دانش آموز، کسی که نزد معلم درس می خواند.
تون: گلخن، آتشدان

جنگل لبنان: مقصود سروهای آزاد لبنان هستند که مانند جنگل یا بیشه بودند.

چوب افراغ: درختی است که شباهت به درخت انجیر دارد. می توان گفت که نوعی از انجیر است که بسیار بزرگ و بلند شاخه و پر سایه می باشد. زکی برای زیارت مسیح بر آن برآمد. (برای اطلاع بیشتر به قاموس کتاب مقدس مراجعه کنید).

حصین: استوار، قلعه محکم

حظیره: آغل

حصاران: الاغ ها

حورام: این لغت همان حیرام است و حیرام یکی از سلاطین معروف صور است که با داود و سلیمان معاصر بوده و در امور سیاسی و شخصی با آنان همداستان بود. در ایام او صور به اعلی درجهٔ افتخار و مکنت ارتقاء یافت.

حومر: بزرگترین پیمانۀ اشیاء غیرمایهٔ عبرانیان است و تقریباً برابر ۸ بوشل انگلیسی است و تقریباً برابر چهل من تبریز است (قاموس کتاب مقدس)

خلاب: لجن زار، گل ولای به هم آمیخته، زمین با تلاقی که پای آدمی و چارپا در آن بماند.

رجاسات: ناپاکی، پلیدی، کراهت

رکوع: خم شدن، خمیدگی پشت

زیت: روغن زیتون

سامره: شهری است قدیمی که به فاصله ۵۸ کیلومتری اورشلیم بنا شده و در قرن (۹ ق.م) عمری پادشاه اسرائیل آن را پایتخت مملکت خود ساخت و در سال ۷۲۲ ق.م آشوری‌ها آن را تسخیر کردند (دایره المعارف)

سبا (ملکه): سبا، شهری است در عربستان قدیم، در ناحیه یمن که ملکه آن به نام بلقیس مشهور است. به روایات تورات او با سلیمان پادشاه یهود ملاقات کرده و روابط دوستانه داشته است (دکتر معین، فرهنگ معین).

سداب: درختی است پر شاخ و برگ، بلندی‌اش تا دو متر می‌رسد، برگهای آن ریز و بد بو، گل‌هایش زرد رنگ، دانه‌های آن مثلث شکل می‌باشد.

سلوی: هر چیز که تسلی دهد، مایه تسلی، عسل

سورت: تند، تیزی، حدت

شرب: آشامیدن، نوشیدن

شنجرف (شنگرف): جسمی است سیاه، ولی در طبیعت به صورت توده یا رشته و رگه یافت می‌شود. رنگش سرخ یا قهوه‌ای است که گردش در نقاشی بکار می‌رود.

شیران: به غلط به جای اشرار بکار رفته است.

صبایوت: لشکری، ارتشی

صهیون: کوهی است در جنوب غربی اورشلیم (بیت المقدس) که مبعده را روی آن بنا کرده‌اند. (دکتر معین، فرهنگ معین)

طاری: عارض، ناگاه روی داده

غرباء: جمع غریب، بیگانگان، دور از یار و دیار

غره: بی خبری، غفلت، گستاخ، مغرور، بیهوده

فدیه: بدل یا عوضی است که مکلف بدان از مکروهی که به وی متوجه است رهایی یابد.

کوشک: قصر

گرده‌ها: کلیه‌ها

لواط: مرد باز (جوان باز)، غلامبار، لاطی

مائده: خوردنی، نعیم بهشتی

مروح: راحت دهنده، خوشی آورنده

مسکرات: چیزهایی که نوشیدن آنها مستی آورد

مسمی: نامیده شده

مشایخ: بزرگان

مشقت: سختی

مکارمت: درهم چشمی پیش افتادن

مکاید: مکرها، خدعه‌ها

ملصق: چسبانده شده، پیوسته

مواشی: چهارپایان

موگنان: آنان که برای شکنجه دادن کسی ریش او را می‌کنند.

نابوت یزرعیلی: نابوت مرد اسرائیلی بود از یزرعیل که وی را در پهلوی قصر آخاب پادشاه

تاکستانی بود. یزرعیل، دشت و جلگه‌ای مثلثی شکل که در فلسطین وسطی واقع شده

است (قاموس کتاب مقدس)

نجباء: آنکه از خانواده‌ای بزرگ باشد، اصیل

نفس اماره: خواهش‌های شیطانی که آمر اعمال شیطان است

هاویه: عالم اسفل، جهنم

هیکل یهوه: در قلب شهر اورشلیم که پایتخت دینی و سیاسی کشور اسرائیل بود سلیمان

پادشاه معبد مجلل و باشکوهی برای خداوند یهوه ساخته بود. رفته رفته این معبد تنها

زیارتگاه و قربانگاه قوم اسرائیل به شمار رفت و درآمدن این معبد به صورت یگانه

زیارتگاه مظهري از احدیت خداوند به شمار می‌رفت. بنابراین این هیکل برای یهودیان

مفهوم والایی داشته و مظهر حضور خداوند در میان قوم خویش و همچنین محل ملاقات

دین سالاران با خداوند بوده است و همچنین پابرجایی این معبد دلیل بر در امنیت کامل

بودن قوم یهود بود.

یربعام ابن نباط: اولین پادشاه از سبط عشره بود که از سال (۹۳۱-۹۰۹ ق.م) سلطنت نمود.

این صفت از برای وی ذکر شده که «اسرائیل را مرتکب گناه کرد» (قاموس کتاب

مقدس).

یوسف: پسر یعقوب به مورد حسد برادران قرار گرفت و به مصر فروخته شد. (قاموس کتاب

مقدس)